TEXT CROSS WITHIN THE BOOK ONLY

TEXT PROBLEM WITHIN THE BOOK ONLY

سید جمال الدین اسد آبادی

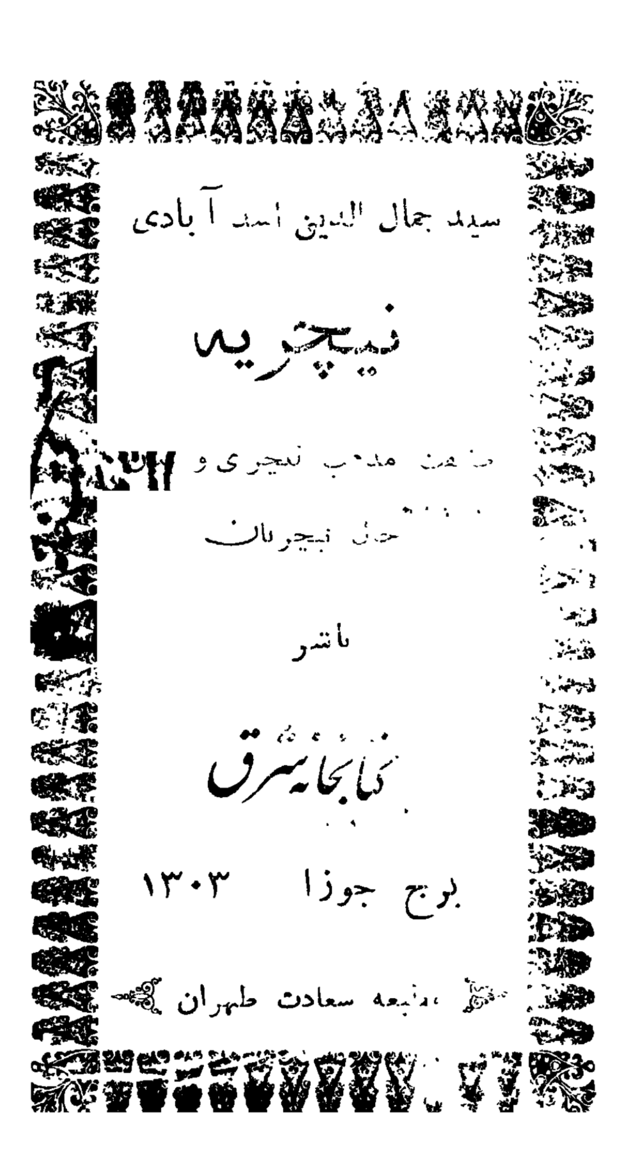
(نیچریه)

ناشر

کتابخانه شرق

خیابان ناصریه

مطبعه «سعادت» طهران



سید جمال الدین اسد آبادی

نیچریه

در نقض مذهب نیچری و

بیان حال نیچریان

ناشر

کتابخانه شرق

برج جوزا ۱۳۰۳

مطبعه سعادت طهران

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال از سید

درین روزها از تمامی هندوستان
چه ممالك مغربیه و شمالیه و چه اوده
و چه پنجاب وچه بنگاله وچه سند و چه
حیدر آباد دکن صدای نیچر نیچر بگوش
میرسد و در هر بلده و قصبه معدودی
چند ملقب به نیچری یافت میشوند و
چنان ظاهر میشود که این فرقه همیشه
در ازدیاد و افزونی آست خصوصا در
مسلمانان و از اکثری از این گروه
پرسیدم که حقیقت نیچر چیست و این
طریقه از چه وقت ظاهر شده است وآیا
این جمعیت نیچریه بدین مسلك جدید در
اصلاح مدنیت می کوشند و یا آنکه
ایشانرا مقصد دیگریست و آیا این طریقه
منافی دین است و یا انکه بهیچو جه
مخالفتی با دین ندارد و چه نسبت با است

در میان آثار این طریقه و آثار مطلق
دین در مدنیت و هیئت اجتماعیه و این
طایفه اگر قدیم بوده است پس چرا تا
کنون در عالم منتشر نگردیده است
و اگر جدید است چه اثری بر وجود
ایشان مترتب خواهد شد و لکن هیچ
یك از ایشان جواب شافی و کافی از
این سؤالات من ندادند و لهذا ملتمسم که
آن جناب حقیقت نیچرو نیچریرا مفصلاً از
برای بنده بیان فرمایند

محمد واصل مدرس ریاضی مدرسه
اعزه حیدر آباد دکن
(۱۹ محرم ۱۲۹۸ هجری نبوی)



حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان

رساله مولانا جمال الدین الحسینی

ای دوست عزیز

نیچر عبارت است از طبیعت و طریقه نیچریه همان طریقه دهریه است که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند و مقصود اصلي این طایفه نیچریه رفع ادیان و تاسیس اساس اباحت و اشتراك است در میانه همه مردم و از براي اجراي این مقصد سعی های بلیغ بکار برده اند و بلباسهاي مختلف خود را ظاهر ساخته اند و در هر امتی که این جماعت پیدا شدند اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند و اگر کسی در مبادی و مقاصد این گروه غور کند بخوبی بر او هویدا خواهد شد که بغیر از فساد

مدنیت وتباهی هیئت اجتماعیه نتیجه دیگری بر آراء اینها مترتب نخواهد گردید و بلا ریب که دین مطلقا سلسله انتظام هیئت اجتماعیه است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طایفه بر انداختن ادیان است

و اما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از دیر زمان ظهور نموده است اینست که انتظام عالم انسانی که امر حکمت بالغه الهیه است همیشه نفوس بشریه را بر این داشته است که در ازاله این طریقه سعی نمایند و بدینجهت هیچوقت او را ثبات و پایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد رسالهٔ صغیره انشا نمودم انشاء الله مقبول خرد عزیزی آن صدیق فاضل خواهد گردید و البتّه ارباب عقول صافیه بنظر اعتبار بدین رساله خواهند نگریست

و آن رساله اینست

«الدین قوام الأمم و به فلاحها»
«النیشریة جرثومة [۱] الفساد واورومة۲»
«الاداد و فیه سعادتها و علیه ندارتها و»

---

۱ میکروب ۲ ریشه فساد

«علیه مدارها ومنها خراب البلاد و بها»
«هلاك العباد»

لفظ نیچر در جمیع اقطار هندوستان درین روز ها شایع و ذایع (۱) گردیده است و در هر مجمع و محفلی ذکری از این لفظ میرود و خاص و، عام هر یکی بر حسب دانش خود توجهی و تفسیری از برای این کلمه می کنند و لکن غالب آنها از حقیقت و اصل وضع آن تغافلند لهذا بر خود واجب دانستم که معنی حقیقی این کلمه و مراد اصلی او را بیانکنم و حال نیچریانرا از ابتداء توضیح نمایم و مضار و مفاسدی که ازین گروه در عالم مدنیت و هیأت اجتماعیه سر زده است بر حسب تاریخ مفصلا شرح و بسط دهم و ببرهان عقلی و انمایم که این طایفه در هر ملتی که یافت شود لا محاله موجب زوال و اضمحلال آن ملت خواهد گردید .

پس می گویم آنچه از تواریخ صحیحه ظاهر میشود اینست که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح علیه السلام

حکمای یونان بر دو گروه منقسم
گردیدند گروهی برین مذاهب شدند(۱)
که ورای این موجودات حسیه و سوای
این مکونات مادیه موجوداتیست مجرد
از ماده و مده و آن موجودات منزهند
از لوازم و عوارض اجسام و مقدس و
مطهرند از نقایص جسمانیات و گفتند
که سلسله این موجودات مادیه و مجرده
همه منتهی میشود بموجود مجردیکه از
جمیع الوجوه بسیط است و بهیچوجه در
او تالف و ترکیبی متصور نمی گردد و
وجود او عین ماهیت و حقیقت او میباشد
و ماهیت و حقیقت او عین وجود اوست و
اوست علت اولی و باعث حقیقی و موجب
اصلی و خالق جمیع موجودات چه مادیات
بوده باشد و چه مجردات و این جماعت
مشهور گردیدند بمتالهین یعنی خدا پرستان
چون فیثاغورس و سقراط و افلاطون و
ارسطو و اضراب ایشان و گروهی بدین
اعتقاد کردند که بغیر از ماتیر یعنی ماده
و مادیات که بیکی از حواس خمسه مدرک
میشود چیز دیگری موجود نیست و این
طایفه نامیده شد بمادیین و چون سبب

۱ رفتند

سبب تأثیرات مختلفه و خواص متنوعه مواد از آنها مؤثر شد اوّدمس ایدجماعت جواب دادند که جمیع تغیرات لازمه ناشی از طبع مواد است و چنین را در زبان فرانسوی ماتور و بلسان انگلیزی ..... می نامند و از این حیث این جماعت به طبیعیین نیز مشهور گشته و طبیعی را بزبان فرانسوی ناتورالیسم میگویند ..... ماتریالیسم گویند و پس این در کیفیت تکوین کواکب و پیدایش نباتات و حیوانات بیشتر این گروه یعنی مادیین اختلاف کردند برخی بر این مذهب شدند که پیدایش هیئات علویه و سفلیه و تکوین این موالید محکمه متقنه بر حسب اتفاق بوده است و گویا اینها بسبب سخافت [۱] عقل خود قائل بجواز ترجیح بلا مرجح شده اند و ابتداء این قول از ذیمقراطیس بظهور پیوست و او گفت جمیع عالم از ارضیات و سماویات مؤلف است از اجزاء صغار صلبه ایکه متحرك با لطبع است و از روی اتفاق بدین هیات و اشکال جلوه گر شده است

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سماویات و کره زمین برین هیئت

۱ سستی و سادگی

خود از ازل الآزال بوده وخواهد بود و انواع
نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و در هر
برزهٔئی ۱ نباتیست مدمج ۲ و در هریکی از
ان نباتات مدمجه بزوریست ۳ پنهان و هلم جرا
٤ و همچنین در هر یکی از آن حیوانات
حیوا نیست پوشیده در حالت کمال خلقت ودر
هریکی از آن حیوانات پنهانی جراثیم ایست مخفی
و هکذا الی غیر النهایه و از این غافل شدند
که لازم می آید براین قول وجودمقادیر غیرمتناهیه
در مقدار متناهي

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع
نباتات و حیوانات قدیم است چنان که نظامات و
هیات علویات و سفلیات قدیم میباشد ولکن جراثیم
نباتات و حیوانات ازلي نیست بلکه هر فردی
از افراد آنها بمنزله قالب است از براي تکون
جراثیمیکه مشابه و مشاکل خود بوده باشد و از
این ذاهل ۵ شدندکه بسا حیوانات ناقصة الاعضاهست
کهاز آنها حیوان تامالخلقه بوجود مي آید

و شرذمه ٦ گمان خود را بنهج اجمال
بیان کرده گفتندکه انواع نباتات و حیوانات بمرور
زمان و تتالي ۷ دهور از صورتی بصورتی

۱ دانه ۲ پیچیده شده و نهان ۳ جمع بذر
بمعنی تخم ٤ ازهمین قرار ۵ غافل ٦ گروهی ۷ پشت
سر هم گذاشتن

متبدل شده تا بدین صورت حالیه رسیده است و این گمان از ایبقور که از اتباع دیو جانس کلبی میباشد بظهور رسید و او گفت که انسان اولا مثل خنزیرها پر از مو بوده است و رفته رفته بدین هیئت حسنه درامده است و هیچ دلیلی بدین معنی اقامه نکرده که چرا باید مرور زمن علت تبدل صور گردد و متاخرین این گروه یعنی نیچریها چون دیدند که علم ژنو لوجیا یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول بعدم تناهی سلسله انواع را لهذا از این قول نکول کرده پس از آن اختلاف کردند اولا در تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات طایفه گفتند که جمیع جراثیم انواع در انوقتی تکون یافت که التهاب کره زمین روی بنقصان نهاد و اکنون بهیچوجه جرثومهٔ متکون نمیشود

و جماعتی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم میشود خصوصا در خط استواء بجهت اشتداد حرارت و این هردو طایفه عاجز شدند از بیان اسباب حیات این جراثیم چه حیات آنها بحیات نباتیه بوده باشد و چه بحیات حیوانیه خصوصا در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل است در بسایط آن جراثیم و موجب التئام (۱) آنهاست و اوست که اجزاء غریبه را

۱ منضم شدن و چسبیدن

بتغذیه حی و زنده میگرداند و هر وقتیکه درحیات
نقصانی شود در تماسك و تجاذب آن بسایط وهن
و سستی روی میدهد

و معشری را چنان خیال شد که این
جراثیم با زمین در حین انفصال از کره آفتاب
بوده است و این بسیار عجیب است زیرا آنها
میگویند که زمین در آن هنگام قطعهٔ بود از
آتش پس چگونه شد که آن جراثیم و برزه ها
محترق گردید و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی
نشد و ثانیا این جماعت متاخرین نیچریها یعنی
مادیین اختلاف کردند در تحول آن جراثیم .
از حالت نقص بکمال و از عالم نا تمامی بدین
صور و هیات متقنه محکمه

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثیمی
است مخصوص و آن جراثیم بمقتضای طبیعت
خویش حرکت نموده و اجزاء غیر حیه را
بتغذیه جزء خود کرده بلباس نوع خویشتن
جلوه گر میشود و از این تغافل ورزیدند که در
تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی در میانه نطفه
انسان و نطفه گاو و خر پیدا نمی شود و در
هیچ یك از نطفه های آنها زیادتی و نقصانی
در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز
از کجا آمد

صنفی بر ین قرار دادند که جراثیم جمیع
انواع خصوصا حیوانات مساویست و هیچ فرقی و
تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز
جوهری حقیقی نمیباشد ولهذا گفتند که آن جراثیم
بمقتضای زمان ومکان برحسب حاجات و ضرورات
و بموجب فواعل ۱ خارجه منتقل میگردد ماز
نوعی بنوعی دیگر و متحول میشود از صورتی
بصورتی اخری و سید این طایفه دارون میباشد
و او کتابی تالیف کرده درو بیان میکند که
اصل انسان میمون بود و رفته رفته درقرون متتالیه
بسبب دواعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی
تبدیل و تغییر یافته به برزخ ارن او تان رسیده
و از آن صورت منتقل گردیده باول درجه
انسانی پا نهاد که جنس یام یام و سائر زنوج
بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان
عروج نموده بر افق اعلی از افق زنگیها مقام
گزید و آن افق انسان قوقاسی است و برحسب
زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور
قرون و کرور ۳ دهور پشه‌ها فیل گردد وفیل ها
تدریجا پشه شود

و اگر از او پرسیده شود که انواع
درختها و نباتاتیکه دربیشه وجنگلهای هندوستان

---

۱ عوامل ۲ گذشتن ۳ گمان

از قدیم الایام بوده ودر یك بقعه از زمین پای در کل و بیك آب و هوا تربیت میشود بچه سبب آنها در بنیه و طول واوراق وازهار و اثمار وطعم وعمر مختلف میباشند وچه دواعی و بواعث خارجیه در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان البته بغیر از عجز چیزی دیگر اظهار نخواهد کرد

و اگر گفته شود او را که ماهیان بحیره ارال و بحر کسپیان (۱) با اشتراك آنها در ماکل و مشرب و تسابق آنها در یك جولان گاه چرا اشکال وهیئات آنها مختلف گردیده است بجز زبان خائیدن چه جواب خواهد داد

وهمچنین اگر سؤال شود از وازحیوانات مختلفة الصور وانقوامیکه در یك منطقه می باشد و زیست انها در سائر مناطق متعسر است و یا از حشرات متباینة الخلقه و التركيبيكه قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد سواي لكنت چه علت بیان میکنند بلکه اگر بدو گفته شود که ان جراثیم ناقصة الخلقه فاقده الشعور را که راه نمائی نموده باستحصال این اعضاء وجوارح ظاهریه و باطنیه متقنة محکمة که حکماء از اکتناه (۲)اتقان و احکام آنها عاجزوارباب فیسیولوجیا ۳ از تعداد

۱ کسپیان یا گاسپین بحر خزر ۲ بکنه و حقیقت چیزی پی بردن ۳ معرفةالاعضاء

منافع و فوائد ان ها قاصرمانده اند و احتیاج و نیاز مندی کور واعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر دانا گردیده جراثیم را بسوی جمیع این کمالات صوریه و معنویه المنه تا ابد الابدین سر از دریای حیرت بدر نخواهد کرد

و این بیچاره را فقط مشابهت و مماثلت ناقصه که میانه انسان و میمون است در بادیه خرافات انداخته است و برای قلب خود بواهیاتی چند تمسك نموده است

یکی انکه اسبهای سیبریا و بلاد روسیه را موی بیشتر است از اسبهائیکه در بلاد عربیه تولد میابد و سبب ان را حاجت و عدم حاجت قرار داده است و حال انکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آن هاست در بقعه واحده در سنین مختلفه بر حسب بسیاری امطار و وفور میاه و کمی ابها و همان علت نحافت و لاغری سگان بلاد حاره و فربهی باشندگان بلاد بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر انکه او روایت میکند که جماعتی دمهای سگهای خود را می بریدند و چون چندقرن برین مواظبت کردند پس از ان سگهای انها خلقة بی دم زائیدن گرفت و گویا میگوید چون حاجت بدم نماند طبیعت نیز از دادن ان سرباز

زد و این بیچاره اصم و کر بوده است از استماع
این خبر که عربها و عبریها از چندین هزار
سال است که ختان می کنند و با وجود این یکی
از انها هم تا کنون مختون [۱] زائیده نشدست
بعضی دیگر از متأخرین این مادیین
یعنی نیچریها چون در مفاسد اقوال اسلاف
خود مطلع شدند از آراء آنها اعتراض نموده
طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن
نیست که ماده غیر شاعره علت و موجب این
نظامات متقنه و هیأت محکمه و اشکال انیقه ۲ و
صور حسنه عجیبه گردد لهذا برین ذاهب شدند
که باعث و سبب این انتظامات علویه و سفلیه و
مقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است
ماتیر . فرس . انتلیجانس یعنی ماده و قوه و
ادراك و چنین گمان کردند که ماده بسبب
قوتیکه در وی می باشد و بدست یاری شعور و
ادراك خود خویشتن را بدین اشکال و هیأت محکمه
جلوه داده و میدهد و هرگاه بصورت صور اجساد
حیه متلبس میشود چه آن اجساد حیه نباتیه بوده
باشد و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص
مراعات آلات وجوارح را مینماید و ملاحظهٔ ازمنه
و امکنه و فصول را میکند و چون ریسمان
باطل بوسیده است از این غافل شدند که اعتقاد

[۱] ختنه شده ۲ زیبای پسندید

خود این جماعت و سایر متاخرین مادیین به ترکب
اجسام از أجزاء ذیمقراطیسیه این اصل را که
بهزار جد و جهد بدست اورده اند و بدان
دل خویشتن را راضی ساخته اند مختل و بلافائده
می سازد

زیرا انکه هرجزء ذیمقراطیسی را در این
هنگام قوه ایست حاصه و شعوریست خاص بجهت انکه
ممکن نیست قیام عرض واحد بوحدت شخصیه بردو محل
وچون چنین نباشد پس ازایشان سؤال کرده
میگوییم این اجزاء منفصله منتشره از کجا بمقاصد
یکدیگر اگاه شدند و بکدام الت تفهیم مطالب خویشتن
نمودند و در کدام مجلس پارلمان و محفل سنا
مشورت کردند از برای تشکیل این مکونات
انیقه عجیبه و این اجزاء متفرقه چگونه دانستند که
اگر در بیصه عصفوری باشد باید انجا بهیئت
مرغ دانه خوار بر ایند و منقار و حوصله ۱ را
بدان گونه تشکیل نمایند که زیست ان را
شاید واگر در بیضه شاهین و عقابی باشند باید
منقار ومخلب ۲ او را چنان نمایند که بکار شکار
کردن بیاید و از کجا دانستند قبل از وقوع
که این پرنده گوشت خوار خواهد شد در
وقتیکه در مشیمهٔ سگی بوده بصورت بچه سگی
ماده مشیمهٔ متشکل و متصور شدند چگونه فهمیدند

(۱) چینه دان. [۲] چنگال.

پیش از حصول که این بچه سك فیما بعد آبستن خواهد شد و بچه های متعدد در دفعه واحده خواهد آورد پس باید از براي او بستانهای متعدد انشاء گردد و این اجزاء متلاشیهٔ چگونه تعقل کردند که حیوانات در زیست خود محتاجند بقلب و ریه و کبد و مخ ومخیخ ۱ وسائر اعضا و جوارح والبته این گروه پس از شنیدن این سؤالات سر ببحر حیرت فرو برده هیچ جواب نخواهند داد مگر انکه چشم عقل را کور کرده بگویند که هریك از این اجزاء ذیمقراطیسیه عالم است بجمیع ما کان و ما یکون و بتمام اجزائی که در عالم وجوداست چه در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هریك از نها حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا انکه خلاف انتظام حاصل نشود و بدین سبب عالم بر یك نظام و بر یك وتیره (۲) واحد قائم و دائم است پس در ینوقت من خواهم گفت اولا لازم میاید بر این قول که در این بعد صغیر جزء ذیمقراطیسی که بمکرسکوپ هم بنظر نمیاید ابعاد غیر متناهیه بوده باشد زیرا انکه هر صورت علمیه ئیکه در ماده ئی از مواد مرتسم گردد لامحاله جزئی از بعد از انرا فرا خواهد گرفت و صور

۱ استخوان مخ دار ۲ طریقه

علمیه ان اجزاء بنا بر این رای فاسد غیر متناهی است پس باید در ان اجزاء متناهی ابعاد غیر متناهیه بوده باشد و این ببداهت عقل باطل است

و ثانیا چون اجزاء ذیمقراطیسیه چنین شاعر و عالمند پس چرا مکونات خود را که عبارت از نفس آنها میباشد بکمال خود نمیرسانند و چرا در خویشتن احداث درد وجع و الم مینمایند و چه سبب است که ادراک انسان و سائر حیوانات که عین ادراک همان اجزاء است برین قول ازاکتناه حال خود عاجز و درحفظ حیات خویشتن قاصر است و عجب تر این است که متاخرین مادیین با همه خرافت بار در بعضی امور حیران مانده آنرا نتوانستند بهیچیک از مبادی و اصول فاسده خود چه طبع بوده باشد چه شعور منطبق گردانند زیرا انکه دیدند که پاره ئی از مکونات مختلفه الخواص را چون تحلیل [۱] می کنند عنصر اصلیه آنها یکیست لهذا بعد از مجموع این خزعبلات (۲) رجما بالغیب [۳] برین قائل شدند که اجزاء ذیمقراطیسیه را اشکالیست مختلف و بر حسب اختلاف اوضاع آن اجزاء مختلفه الشکل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مرتب

---

۱ تجزیه شیمیائی ۲ باطل ۳ بتاریکی سنك انداختن

می شود

وبالجمله این ده مذهب‌مذهب آن گروهیست که انکار مینمایند الوهیت را و قائل بوجود صانع تعالی نیستند و این گروه چه در عرف خود انها و چه در عرف ماالهین مادیین و طبیعیین و دهریین نامیده شدند و اگر میخواهي بگو نیچري ها و ناتور لیسمها و ماتیر لیسمها و ما فیها بعد رساله ئی در تفصیل مذهب اینها خواهیم نوشت و فساد اصول این گروه را براهین عقلیه ظاهر و آشکار خواهیم نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین بیا چوها یعنی خلبوسهای پهلوان بنیه هندوستان خواهد بود حاشا زیرا انکه اینها را حقي و نصیبی از علم و دانش و معرفت نیست بلکه بهره‌ئی هم از انسانیت ندارند و ألبته اینگونه أشخاص نه قابل سؤالند و نه قابل‌جواب ونه‌قابل خطاب واگر قابلیتی هم در انها بوده باشد اینست که أگر کسی بخواهد تیاتر و یا تماشای کت پتلی امم متمدنه بعمل آورد در انوقت بکار میایند بلکه غرض اصلی بیان واقع و کشف حقیقت و اظهار حق خواهد بود.

و اما الان میخواهم فقط مفاسدیکه از گروه مادیین یعنی نیچریها در عالم مدنیت واقع شده است و مضاریکه از تعلیمات ایشان به هیئت اجتماعیه رسیده بیان کنم و فضیلت و مزایا

و منافع ادیان را خصوصا دیانت إسلامیه را توضیح و تبین نمایم

پس می گویم مادیین یعنی نیچریها در اجیال و امم باشکال متعدده و بصور متنوعه و بهیئت گونا گون و باسامی مختلفه ظهور و بروز نموده اند گاهی خود را باسم حکیم ظاهر ساخته اند و زمانی به پیرایه رافع ظلم و دافع جور جلوه کرده اند و وقتی بلباس عالم الاسرار و کاشف الرمود و الحقایق و صاحب علم باطن قدم در میدان نهاده اند و هنگامی ادعا کرده اند که مقصود ما رفع خرافات و تنویر عقول امم است و ایامی بصورت محب فقرا و حامی ضعفا و خیر خواه بیچارگان بر آمده اند و ساعتی از برای اجرای مقاصد فاسده خود دعوی نبوت نموده اند نه چون سایر انبیاء کذبه و گاه گاهی هم خود را مؤدب و مهذب و خیر خواه امت نامیده اند ولکن در هر جیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و بهر لباس و بهر اسم که بر آمدند بسبب مبادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و آراء مهلکه و اقوال ممیته خود موجب زوال آن جیل و باعث اضمحلال آنقوم و علت فناء آن امت گردیدند و هیئت اجتماعیه آن امم را اعدام

۱ اجیال جمع جیل یعنی طوایف

نموده احاد آنها را متفرق کردند

زیرا آنکه انسان ظلوم جهول و این مخلوق پر حرص خون خوار را بسبب ادیان در صدر اول عقاید و خصائلی چند حاصل شده بود که امم و قبائل آن عقاید و خصائل را بطور ارث از آباء و اجداد خود فرا گرفته بدانها تعدیل اخلاق خویش را می نمودند و از شر و فساد که بر هم زنندهٔ هیئت اجتماعیه است اجتناب می کردند و از نتائج آنها عقول خویشتن را بمعارفیکه سبب سعادت و اساس مدنیت است منوز میساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام و ثبات حاصل میشد و این طایفه نیچریه در هر امتیکه ظهور میکرد در ابطال آن عقاید و افساد انخصال میکوشید و از آن خلل در ارکان هیئت اجتماعیه آن امت راه‌یافته روي به تلاشی می نهاد تا انکه بالمره مضمحل گردد و چنانکه اکنون هم ره سپر همین طریقه فاسده میباشند بیان این بنهجی واضح این است که انسانها را از دیر زمان بسبب ادیان سه اعتقاد و سه خصلت حاصل شده است که هر یك از آنها رکنیست رکین از برای قوام ملل و پایداری هیئت اجتماعیهٔ و اساسیست محکم در مدنیت و ترقیات امم و قبائل و موجبیست فعال از برای دفع شر و فسادي که برباد دهندهٔ شعوب است

نخستین آن عقاید ثلثه جلیله اعتقاد است
بر اینکه فرشته ایست زمینی و اوست اشرف
مخلوقات دومی یقین است بدینکه امت او اشرف
امم است و بغیر از امت او همه بر باطل و بر
ضلالند و سیمی جزم است بدینکه انسان درین
عالم آمده است از برای استحصال کمالات
لائقه که بدانها منتقل گردد بعالمی افضل و
اعلی و اوسع و اتم ازین عالم تنك و تاریك
که فی الحقیقه اسم بیت الاحزان را شایان است
و غفلت نباید ورزید از تاثیرات عظیمهٔ
این عقاید ثلثه در هیئت اجتماعیه و منافع جلیله
آنها در مدنیت و فوائد کبیره هر یکی در
انتظامات و روابط امم و ثمرات جمیله هر واحدی
از آنها در بقاء نوع انسانی و زیست افراد آن
با یکدیگر بطریق مسالمت و موادعت (۱) ونتائج
حسنه هر فردی از آنها در ترقیات مثل درکمالات
عقلیه و نفسیه

بجهت آنکه هر اعتقادی را بالبداهه خواص
و لوازمیست که مستحیل است انفکاك آنها از و
و یکی از لوازم اعتقاد انسان بر اینکه نوع
او اشرف مخلوقاتست اینست که و قرا استنکاف
و استکبار خواهد کرد از خصلتهای بهیمیه و تنفر
خواهد نمود از صفات حیوانیه و هیچ ریبی (۲)

۱ بی متارکه جنگ ۳ شك

نیست که هر قدر این اعتقاد محکم تر گردد آن
استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت و هر قدر آن
استنکاف قوت گیرد ترقی آن انسان در عالم
عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم
عقلی صعود و عروج اوست در مدارج مدنیت
تا اینکه یکی از ارباب مدنیه فاضله شده زیست
او با برادران خود که بدین پایه رسیده اند بر
اساس محبت و حکمت و عدالت نهاده شود و
این غایت مراد حکماست و نهایت سعادت انسانیست
در دنیا پس این اعتقاد بزرگترین رادعیست ۱ انسان
را از این که در جهان چون خران و
حشی و گاوان دشتی وزیست کند درین عالم چون
بهائم بیابان بهاتعیش نماید و راضی گردد بزندگانی انعام
و چهار پایان که قدرت بر دفع مضار و الام و
اسقام ندارد و طرق حفظ حیات خود را چنانکه
باید نداند و همه عمر را بوحشت و دهشت و
خوف گذراند وسترك ۲ ترین زاجر ایست ۳ افراد
انسانیه را از اینکه یکی دیگری را چون
اسود کاسره ٤ وذئاب ضاریه ٥ و کلاب عقوره ٦
پاره پاره نماید و عظیم ترین مانعیست از مشابهت
و مماثلت حیوانات در صفات خسیسه دنیه و

[۱] مانع (۲) بزرگ (۳) مانع [٤] شیران
شکننده (٥) گرگان درنده (٦) سگان
گیرنده

نیکو ترین سائقیست ۱ بسوی حرکات فکریه
و استعمال قوای عقلیه و موثر ترین سببیست
از برای تهذیب نفوس از ونس رذائل
غور کن اگر قومی و قبیله ایرا این گونه اعتقاد
باشد بلکه بالضاد اعاد آن را چنانچه عقیده
باشد که انسان مثل سائر حیوانات بلکه پست تر
از انهاست چه قدر دنایا ۲ و رذائل از انها
سر خواهد زد و چه شرارتها از ایشان بظهور
خواهد پیوست و نفوس انها چه قدر پست و دنی
خواهد شد و عقول ایشانرا چگونه و قفه حاصل
شده از حرکت فکریه باز خواهد ماند

و یکی از خواص یقین برینکه امت او
افضل امم است و بغیر ان همه بر باطل اند اینست
که لا محاله صاحب این عقیدة در صدد مبارات۳
و مجارات و همسري سائر امم خواهد بر آمدو
در میدان فضائل با انها مسابقت خواهد نمود
بلکه در جمیع مزایاي انسانیت چه مزایای عقلیه
بوده باشد وچه مزایای نفسیه و چه مزایاي در
معیشت برتری و فوقیت بر سائر اقوام را طلب
خواهد کرد و هرگز بالحطاط و خست و دنائت
و فرومایگي خود و امت خویش راضی نخواهد
شد و هیچ شرف و عزت و برومندي و سعادت
و رفاهیتی را از برای قوم بیگانه ئی نخواهد

۱ رانند ۲ پستیها ۳ معارضه

دید مگر انکه اعلی و افضل از انرا بجهت قوم
خود خواهد خواست چون که بسبب این اعتقاد
خود را و قوم خویش را احق و الیق وسزاوار
تر میداند بجمیع اموری که در عالم انسان
فضیلت و مزیت و شرف شمرده میشود و اگر
از قواسر خارجیه قوم او را انحطاطی در
یکی از مزایا و فضائل انسانیت دست داده
باشد هرگز قلب او را راحت و آرام حاصل
نمی شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج
آن خواهد کوشید پس این عقیده فاضل ترین
سبب است از برای تسابق امم در مدنیت و
بزرگترین علت است بجهت طلب علوم و
معارف و صنایع و محکم ترین موجب است از
برای سعی امم در استحصال دواعی علو کلمه
و بواعث شرف

تدبر نما اگر ملتی از ملل را این یقین نباشد
چه قدر بطوء حاصل خواهد شد در حرکت احاد
آن بسوی فضائل و چه قدر فتور در همت آن
ها پدید خواهد گردید و چه اندازه
فرومایگی و بیچارگی آن امت را فرا خواهد
گرفت و چگونه در عبودیت و ذل و خواری
خواهد ماند خصوصا اگر خود را پستتر از سائر
ملل بداند چون قوم دهیر و مانند

و یکي از مقتضیات جزم بدینکه انسان

درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات تا آنکه منتقل گردد بعالمی اوسع و اعلی اینست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد بر نهج ضرورت و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در تزیین و تنویر عقل خود بمعارف حقه و علوم صدقه و خرد خویش را عاطل نخواهد گذاشت و انچه در ودیعه گذاشته شده باشد از قوای فعله و مشاعر عالیه و خواص جلیله همه را باجتهاد تمام از کمون بعالم بروز برآورده بر منصه شهود جلوه خواهد داد و در جمیع ازمنه حیات خود از برای تهذیب نفس خویشتن از صفات رذیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات ان کوتاهی نخواهد ورزید و علی الدوام اجتهاد خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و سزاوار بدست آورد نه از مسالك دروغگوئی و حیله بازی و خیانت و خدعه کاری و رشوت خواری و تملق کلبی و بدان راهیکه لایق و زیبنده است صرف نماید نه بر باطل بس این عقیده بهترین داعی است بسوی مدنیتی که اساس آن بر معارف حقه و اخلاق مهذبه میباشد و نیکوترین مقتضی است از برای قوام هیئت اجتماعیهٔ که عماد آن معرفت هر شخص است حقوق خود را و سلوك

اوست بر صراط مستقیم عدالت و قوی ترین باعث است بجهت روابط * امیی که بناء انها در مراعات حدود معاملات است از روی راستی و صداقت و گزیده ترین سببیست از برای مسالمت و موادعت اصناف انسانها بجهت انکه مسالمت ثمره محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه سجایا ۱ واخلاق پسندیده میباشد و اوست آن یگانه عقیدهٔ که انسان ها را از جمیع شرور باز میدارد و از وادیهای شقا و بدبختی آنها را نجات داده در مدنیه فاضله بر عرش سعادت بنشاند

تصور کن اگر امتی را این عقیده باشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغگوئی و حیله بازی و رشوت خواری در میانه آن امت شیوع خواهد گرفت و چه اندازه حرص و آز و غدر و اغتیال ۲ وابطال حقوق ومجادله و مقاتله شهرت خواهد پذیرفت وبچه مقدار تهاون ۳ در استحصال معارف دست خواهد داد و اما آن خصال ثلثهٔ که بسبب ادیان از دیر زمان در امم و شعوب حاصل شده است یکی از انها خصلهٔ حیاست و آن انفعال نفس است از ایتان ٤ فعلیکه موجب تقبیح وتشنیع بوده باشد وتاثیر اوست احتراز از تلبس ٥

۱ فطرت ۲ بخدعه کشتن یاشر راه انداختن ۳ سستی ٤ آوردن ٥ بلباس درامدن

بحالتیکه در عالم انسانی نقض شمرده میشود
و باید دانست که تاثیر این خصلت در انتظام
هیئت اجتماعیه و کشح ۱ نفوس ازارتکاب افعال
شنیعه و اعمال قبیحه از صدها قانون و هزار
ها محتسب و هزار ها پلیس بیشتر است زیرا
آنکه چون حیا نباشد و نفس در دائره رذالت
و سفلگی قدم نهد کدام حد و کدام جزاء ان
را منع تواند کرد از افعالیکه موجب فساد
هیئت اجتماعیه است سوای قتل و این هم نشاید
که چون سلن جزاء هر عمل قبیحی قتل قرار
داده شود و این صفت ملازم شرف نفس
است و انفکاك یکی از دیگری نشاید و شرف
نفس مدار نظام سلسله معاملات است و اساس
درستی پیمانها و استواری عهود است و مایه
اعتبار انسان است در قول و عمل و این شیمه ۲
عین شیمهٔ نخوت و غیرت است که بسبب اختلاف
حیثیات بدو اسم نامیده‌شده است و نخوت و غیرت
موجب حقیقی ترقیات امم و شعوب و قبائل است
در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و
غنی و ثروت و اگر امتی را غیرت و نخوت
نبوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی
حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در پستی و
دنائت و ذل و مسکنت و عبودیت خواهد ماند

۱ منع و باك كردن ۲ صفت و خلق

و این ملکه یعنی ملکهٔ حیا رشته ائتلافات و
اجتماعات و معاشرات انسانیت است و چون که
ائتلاف در میان جمعی صورت نبندد مگر
بحفظ حدود و خفظ حدود هرگز حاصل
نشودمگر بدین ملکه شریفه و این سجیه ۱ است
که انسان را باداب حسنه مزین میسازد و از
افعال شنیعه حیوانات دور مینماید و بتعدیل و
تقویم حرکات و سکنات دعوت میکند و بدو
انسان از سائر حیوانات امتیاز یافته پا از دائره
بهیمیت ۲ بیرون مینهد و این آن یگانه خلقیست
که حث ۳ بر همسری ارباب فضائل میکند و
از نقایص منع مینماید و نمی گذارد انسان ها
را که بجهل و نادانی و دنائت و سفله گی راضی
شوند واین همان خله ٤ ایست که تحقیق و پایداري
امانت و صداقت بدون او ممکن نشود و این
نخستین و صفیسه که معلم و مربی و ناصح
بدستیاری آن بمکارم اخلاق و فضائل صوریه
و معنویه و شرف ظاهری و باطنی دعوت میکند
ایا ملاحظه نمی کنی هرگاه استادخواهد
که شاگرد خود را بفضیلتي بخواند او را مخاطب
ساخته میگوید شرم و حیا نمی کنی از این
که قرین تو در فضیلت از تو پیشی گرفته است
و اگر این خصلت نمیشد نه توبیخ را اثري

۱ صفت ۲ حیوانی ۳ برانگیختن ٤ دوست

بود و نه تشنیع امری و نه دعوت را فایدهٔ ئی پس
معلوم شد که این سجیه اصل همه خوبی ها و
اساس همه فضائل و موجب همه ترقیات بوده
است و میباشد فکر کن اگر این صفت در قومی
نباشد چه قدر خیانت و دروغگوئی در میان
احاد ان فاش خواهد شد وچه اندازه افعال رذیله
شنیعه و اعمال بشعه ۱ قبیحه جهرا از ان ها سر
خواهد زد و چه مقدار سفله گی و دنائت و
نذالت ۲ و شر است ۳ اخلاق ایشان را فرا خواهد
گرفت و چگونه حیوانیت و بهیمیت بر آنها غلبه
خواهد کرد

دومی امانت است و معلوم است
هر شخصی را که بقاء نوع انسانی وزیست
آن در این عالم موقوف بر معاملات و مبادلهٔ
اعمال است وروح و جان معاملات و مبادله اعمال
امانت است وچون امانت در میانه نباشد معاملات از
هم گسیخته و رشتهٔ مبادله اعمال بریده خواهد
گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره
شود هرگز انسان را درین جهان بقاء و زیست
ممکن نباشد و نیز رفاهیت و آسایش امم و
شعوب وانتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی
پذیرد مگر بیك نوعی از انواع حکومات چه حکومت
جمهوریه بوده باشد و چه حکومت مشروطه

۱ بدو زشت ۲ فرومایگی ۳ تندی

و چه حکومت مطلقه و حکومت بجمیع انواعش
مشکل و متحقق نمیگردد و پایدار نمی شود
مگر بجماعتی که بصفت حراس ۱ متصف شده در
حدود بلاد منع تعدیات اجانب را نمایند و در
داخل مملکت درقلع وقمع قتالین و فتکین ۲ و
قطاع طریق و سراق ۳ کوشند و بگروهی که به
شریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دول
و امم را بدانند و بر منصه حکم و قضا از
برای فصل دعاوی حقوقیه و جزائیه نشسته رفع
خصومات را نمایند و باشخاصیکه ضرائب و
جبایات ٤ را بر وفق قانون حکومت از عموم آهالی
جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه
عموم رعایا ست حفظ نمایند و بکسانیکه آن
اموال مدخره ٥ را بر سبیل اقتصاد در منافع
عمومیه اهالي چون بناء مدارس و مکاتب و
انشاء قناطر ٦ وطرق وبنیاد دارالشفاها صرف
کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه حراس
بوده باشند و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه
مقرر است برسانند و ادا کردن این جماعتهای
چهار گانه که ارکان اربعه حکومتها میباشند
خدمتهای خود را بنوعی که افساد بر اساس
حکومت راه نیابد موقوف است بر خصلت امانت

۱ نگهبانان ۲ خونریزان ۳ دزدان ٤ مالیات
٥ ذخیره شده ٦ پل ها

و اگر امانت در آنها نباشد راحت و امنیت از
جمیع آحاد رعیت منسلب گردیده حقوقها بالتمام
باطل خواهد شد و قتل و نهب فاش خواهد
گردید و راههای تجارت بسته و ابواب
فقر و فاقه بر روی اهالی گشوده و خزانه حکومت
خالی و طریق نجات بر و بسته خواهد شد و البته
هر قومیکه بدین گونه حکومت خائنه غیر امینه
اداره شود یا بالمره مضمحل و یا بدست اجانب
اسیر افتاده مرارت عبودیت را که بدتر است
از مرارت اضمحلال و زوال خواهد چشید و
و همچنین ظاهر است که سلطه قومی بر سائر اقوام
و نفوذ کلمه آن هرگز صورت وقوع نخواهد
پذیرفت مگر آنکه آحاد آن قوم با یکدیگر
چنان متحد و ملتئم گردیده باشند که بمنزله شخص
واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف
امانت از جمله محالاتست پس هویدا گردید که
خصلت امانت قوام بقاء انسان و مقوم اساس
حکومت است و راحت و امنیت بدون او
حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه امم
بغیر او صورت نبندد و روح وجسد عدالت همین
سجیه است وبس تبصر نما اگر امتی را این صفت
نباشد چه مصائب و بلایا و آفات آحاد ان را
فرا خواهد گرفت و چسان فقر و فاقه و بیچارگی
ایشانرا احاطه خواهد کرد و عاقبت چگونه

مضمحل و نابود خواهد شد

سیمی از این اوصاف صداقت و راستی است بوشیده نماند که حاجات انسانیه بسیار و ضرورات معیشت ان بیشمار است و اشیائی که بدانها رفع حاجت هاي خود را می نماید و چیز هائی که بواسطه انها ضرورات خویش را دفع میسازد هر یکی در جهتي در زیر برده خفا خزیده و هر واحدی در ناحیهٔ در پس حجاب مستوري انزوا گزیده و با بدامن بی نام و نشاني کشیده است و همچنین مخفي نباشد که هزار ها مصائب و هزار ها بلایا و هزار ها رزایا و هزار ها افات در هر زاویئی از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جان کاه بقصد هلاك انسان در کمان ادوار و حرکات زمانه نهاده است و انسان را باعانت این حواس خمسه ضعیفه خود هرگز میسر نشود که بر جمیع موارد و منافع مطلع گشته دفاع ضرورات خویش را نماید و با آنکه بر کمین گاههاي بلایا آگاهی یافته درصیانت وجود خویشتن کوشد

لهذا هر انسانی از برای جلب منافع و رفع مضار محتاجست باستعانت از مشاعر سائر مشارکین در نوع و طلب هدایت نمودن از آن هم تا انکه بسبب رهبري و دلالت ایشان

بقدر امکان از بعضی گزندها رسته مقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آرد و این استعانت هرگز مفید نخواهد افتاد مگر آنرا که دارای صفت صداقت است زیراکه کاذب قریب را بعید و بعید را قریب وا نموده نافع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد پس صفت صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیت و حبل متین هیئت اجتماعیه شعوبست و هیچ اجتماعی بدون آن صورت نبندد چه اجتماع منزلی بوده باشد و چه اجتماع مدنی خوش کی اگر گروهی را صداقت نباشد حقد و شقا و بد بختی ایشانرا دست خواهد داد و چگونه سلسله انتظام آن ها گسیخته خواهد شد و چسان به پریشانی مبتلي خواهند گردید

و این منکران الوهیت یعنی نیچري‌ها در هر زمان که پیدا شدند و در هر امت که ظهور نمودند مقصود اصلی و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطه مبادي فاسده و اصول باطلهٔ خود آن قصر مسدس الشکل سعادت انسانیه را که عبارت از آن عقائد ثلثه شریفه و آن خصائل جلیله سه گانه بوده باشد از بیخ بر اندازند و درهای شقاوت و بد بختی را بروی این بیچاره انسان بگشایند و از عرش مدنیتش فرود آورده

بر خاك مذلت وحشیت و حیوانیتش بنشاند زیرا
که بناء تعلیمات خود را اولا برین نهادند که
جمیع ادیان باطل و از جمله واهیات و جعلیات
انسانها ست پس نشاید ملتی را بواسطه دین و
کیش از برای خویش شرافت و حقیقی بر
سائر ملل اثبات کند پس از این تعلیم فاسد که
موجب فتور همم وسبب بطاء در حرکات انسانیست
بسوی معالی حیاتکه پیش گذارش یافت
و گفتند که انسان چون دیگر حیوانات است و
او را مزیتی بر بهائم نیست بلکه خلقة و
فطرة از غالب آنها خسیس تر و پست تر میشد
و بدین قول در های حیوانیت را بروی انسان
ها گشودند و ارتکاب افعال قبیحه و اعمال شنیعه
را بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب
درندگی و افتراس [۱] رابر داشتند وسپس
این بیان کردند که بعد از این حیات زندگانی
دیگری نیست و انسان چون نباتیست که در
ربیع بروید ودر تابستان خشك شده بخاك عود
کند و سعید آن شخص است که بدین دار دنیا
ملاذ (۲) ومشتهیات بهیمیه اورا دست یاب گردد و
بسبب این رای باطل بازار غدر و خیانت و
تزویر و اختلاس (۳) رواج دادند و انسانها
را برذائل و خبائث دعوت نمودند و عقلها را از

۱ درندگی ۲ جمع ملذه ۳ چاپیدن

سیر بسوی کمالات و کشف حقایق باز داشتند و
چون این طاعون ها و وبا های عالم انسانی یعنی
نیچریها دیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس
ارباب حیا مؤثر نخواهد افتاد و هرگز خداوندان
شرم را در دایرهٔ حیوانیت نخواهند گذاشت
و باباحت و اشتراك در ماء کل و مکمح راضی
نخواهند شد ازاین جهت درازاله حیا کوشیدن
گرفتند و گفتند که صفت حیا از ضعف و
نقص نفس است و اگر نفسی قوی و کامل بوده
باشد هرگز او را شرم و حیا از هیچگونه عملی
حاصل نخواهد شد پس اول واجب بر انسان
آنست که در ازاله این صفت بکوشد تا آنکه
بکمال نفسی فائز گردد و بدین دسیسه عقبات و
موانع طریق حیوانیت را بر داشتند و سلوك
سبیل بهیمیت را که عبارت از اشتراك و اباحت
بوده باشد بر نفوس آسان کردند

پوشیده نماند که موجب امانت و صداقت
حقیقة دو امر است یکی اعتقاد بروز باز پسین
و دیگری ملکه حیا و ظاهر گردید که از جمله
ارکان تعلیمات این گروه نیچریها رفع آن اعتقاد
و ازاله آن ملکه است پس تاثیر تعلیمات ایشان
در اشاعه خیانت و کذب بیشتر است از تاثیر
قول کسیکه بنفس خیانت و کذب دعوت میکند
زیرا آنکه چون موجب امانت و صداقت یعنی

آن اعتقاد شریف و آن صفت جلیله در نفس بوده باشد هر وقت نوعی مقاومت با قول داعی ۱ بخیانت و کذب خواهد کرد اگر چه مقاومت با ضعف باشد و از این جهت در تاثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب آن عقیده و دارای آن صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهد نمود بخلاف آنکه اصلا موجب از لوح نفس سترده گردد چونکه در این هنگام هیچ باعث و داعی از برای اجتناب باقی نخواهد ماند

علاوه برین چون این گروه بناء مذهب خود را بر اباحت و اشتراك گذاشته اند و جمیع مشتهیات را حق مشاع نداشته‌اند واختصاص و امتیاز را اغتصاب انگاشته‌اند چنانکه ذکر خواهد شد دیگر محلی و جائی از برای نسبت خیانت باقی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی ازبرای استحصال حق مشاع خود حیله را اختیار کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر دروغی را وسیله سازد قبیح شمرده نمیشود

پس معلوم شد که تعلیمات این گروه موجب همه خیانت ها و دروغ هاست و سبب همه شرور و رذائل و دنایا (۲) و خبائث است

---

۱ خواننده ۲ بستیها

و لا محاله اگر این گونه امور در
امنی وش گردد مضمحل و نا بود خواهد گردید
و از آن چه گفتیم بخوبی ظاهر شد که این
طایفه حکومت سبب هلاك و دمار [۱] امم و قبائل
و شعوب میگردیدند و الان می خواهم بگویم که
این گروه بزرگترین دشمان انسان بوده و
هستند و برعم (۲) اصلاحیکه در مخیله مالیخولیای
ایشان مرتسم شده است میخواستند و اکنون
هم برآنند که آتش فسادی افروخته خانمان
این نوع بیچاره را سوخته اسم او را از اوج
وجود بر اندازند چون که هر کسی را هویداست
که بقاء افراد انسان دراین جهان از روی
ضرورت موقوف است بر صنایع و حرف چندی
که در شرف و خست و سهولت و دشواري
متفاوت میباشد و غایت بغیه (۳) و نهایت
مقصود این جماعت این است که همه انسان ها
در جمیع مشتهیات و ملاذ مشترك شده اختصاص
و امتیاز از میانه برداشته شود و هیچکس را
افزونی و برتری در هیچ چیز بر دیگري نباشد
و همگی در نهایت تساوی با هم بسر برند
و چون چنین شود البته هر شخصي از ارتکاب
اعمال شاقه خسیسه سر باز زده امر معیشت
مختل ودولاب [٤] معاملات و مبادلهٔ دور

۱ تباه شدن ۲ بگمان ۳ مقصود ٤ چرخ

اعمال از حرکت باز خواهد ایستد و عامة الامر
این نوع ضعیف روی بوادی هلاك آورد و
کلیة زائل خواهد شد بلی نتیجه اصلاح ارباب
ما لیخولیا بیش از ین نخواهد بود و اگر
فرض محال کنیم که تعیش انسان بدین طریقه
شنیعه ممکن باشد

باید دانست که بلا شك جمیع محاسن و
زینتها و تجملات او بر باد فنا رفته همه کمالات
ظاهریه و باطنیه و ترقیات صوریه و معنویه و
علوم و معارف و صنایع نیست و نابود خواهد
گردید و کرسی مجدد سرفش سرنگون گشته
در بادیه وحشیت چون سائر حیوانات با هزار
الام و اسقام در غایت خوف و بیم بسر خواهد
برد بجهت آن که علت حقیقیه مزایای انسان
حب اختصاص و امتیاز است و چون اختصاص و
امتیاز بر داشته شود نفسها از حرکت بسوی
معالی باز ایستاده و عقلها در اکتناه حقایق
اشیاء و استکشاف دقائق امور تهاون ورزیده
انسانها چون بهائم دشتی در این جهان
زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد و لکن
هیهات هیهات

معلوم باد که نیچیها طرق چندی را
از برای نشر تعلیمات مفسدانه خویشتن اختیار
کردند چنانکه در وقت امنیت و بیخونی همه مبادی

و مقاصد خود را بغایت تصریح و نهایت بیان
بعالم آشکارا نمودند و در زمان بیم وخوف
تدریجرا واجب شمرده طریق اشاره و کنایه و
رمز را بقسم تدلیس پیمودند
و گاهی بیکبار در هدم (١)
ارکان سته آن قصر نیك بخئی انسان
کوشیدند
و هنگامی بر حسب مقتضای حال
بعضی از ان ارکان را محط ٢ نظر تعلیمات
باطنه قرار داده در ویرانی آن جد بلیغ خود
را بکار بردند
و وقتی موجب ضرورت بنفي ملزومات
ولوازمیکه نفی آنها مستلزم نفی ان ارکان میشود
پرداختندوزماني بانکارصانع و ابطال عقاد ثواب وعقاب
اکتفا کردند چون دانستند که زوال این دو اعتقاد
لامحاله منتج جمیع مقاصد مضره ایشان خواهد گردید
و ابانی [٣] از ذکر مبادی دم در کشیده و بتزویق
(٤) وتزئین و تحسین اصل مقصد که اباحت و
اشتراك همه در همه باشد اشتغال ورزید و گاه
گاهي هم بجهت دفع معارضین اصول فاسده
خود راه اغتیال ٥ پیش گرفته خون هزار ها
بیگناهان را بدسیسه ها و حیله ها ریختند

١ حراب ٢ منزل ودر اینجا بطور مجاز استعمال
شده ٣ وقتی ٤ زینت کردن ٥ فتنه انگیختن

بالجمله چون تعلیمات ایشان در امتي از امم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس شریره را ، که غایت مقصود شان استحصال شهوات بهیمیه بود چه از راه حق و چه از راه باطل ، آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظه نتائج و عواقب بدان آراء فاسده خورسند و دلشاد گردیده در ترویج و اشاعه آنها کوششها می نمودند و جماعتی دیگر اگر چه بدان اقوال نمیگرویدند و اعتقاد نمیکردند مع ذلك از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون نمانده در ارکان عقائد نافعه و اساس صفات مفیدهٔ آنها هم خلل و فساد و تباهی راه مییافت بجهت آنکه غالب مردم در عقاید و اخلاق خویشتن ره سپر تقلید ، عادت میباشند و از برای تزعزع (۱) ارکان تقلید و عادت ادنی شبهه و اقل تشکیکی کافیست لهذا فساد اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و غدر و حیله بازي و خیانت در آنها شایع میگردید و پرده حیا بر داشته شده افعال نا شسته بمقام انسانی جهرا [۲] از ایشان بظهور می پیوست و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یکی را چنان گمان می شد که بغیر ازین حیات حیات دیگری نیست وصف اکنشت برو غلبه میگرد

۱ مضطرب و متحرك شدن ۲ آشکارا

ووصف ا کیستی عاوتست از محبت ذات بدرجهٔیکه
اگر منفعت جزئیه صاحب آن صفت ر مستوجب
وضرر کل عالم گردد دست از آن منفعت دارد
بضرر همه جهنیان رضا در دهد و این صفت
شخصیه خود را . منافع عامه نقدیم نمود، امت
و قوم خویش را بابخس (۱) اسمان بفرو شد
بلکه رفته رفته بجهت این حیات دنیه حالت و
خوف رو متولی کشته از برای زندگی
خویش بندالت وسفلگی و عبودیت و خواری اسی
و خورسند شود

و در وقتی که احوال احاد امت بدین
پایه مرسد رشته اختیام ۲ و ائتلاف گسیخته و
وحدت جنسیت منعدم گشته و قوهٔ حافظه و علت
مبقیه زائل گردید عرش مجد و عز وشرف آن
سرنگون میگشت

این است تفصیل آن امیکه بعد از عز
و شرف بواسطه تعلیمات نیچریها یعنی مادیین بذل
و مسکنت مبتلا شدند

و این است شرح طرق تعلیمات مادیین
یعنی نیچریها

گرك یعنی یونانیها قومی بودند قلیل العدد
و بواسطه آن عقاید جلیله ثلثه خصوصا اعتقاد
بدینکه قوم ایشان اشرف از جمیع امم عالست

۱ ناز ترین قیمتها ۲ خو گرفتن

و بجهت آن صفات شریف سه گانه و بتره صفت عار و ننگی که عین حیا و با آنکه اون نتیجه اوست بعدار رواج بازار علوم و معارف سالهای دراز در مقابل سلطنت فارسیة که از نواحی کناغر و ضواحی ۱ اسلامبول ممتد بود استادگی کردند و از خوف ذل و بندگی که شرف را ساید و خدا و بند عار و دلت از ان انا نهایتهای مردانگی فشردند تا آنکه آخر الامر آن سلطنت عظیمه فارسیه را زبر و زبر کرده دست تطاول بهدوستان دراز نمودند و صفت امانت در آنها بدرجهٔ رسیده بود که مرگ را بر خیانت ترجیح میدادند چنانکه موسیو رتکلیس در ویکه ارتکزرکسس او را امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه فتح یونان گردد زهر خورده خود را کشت و راضی نشد که امت و قوم خود خیانت نماید با وجود اینکه یونانیان او را بعد از خدمت نمایان و غلبه بر فارس نفی کرده بودند و او ناچار شده بدو پناه برده بود بتاریخ یونان رجوع شود

و چون اپیکور [ابیقور) ماتورلیسم و اپیکوریتها (یعنی ابیقوریها) در یونان باسم حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از انکار الوهیت که اس اساس همه فسادها و مایه همه شرور

۱ حواشی و اطراف

و خرابیهاست چنانکه فیما بعد بیان خواهد شد
گفتند که انسان بسبب خود پسندی و عجب و
غرور چنین گمان میکند که عالم بتمامه از برای
وجود ناقص او خلق شده است و او اشرف همه
مخلوقات و علت غائیه جمیع مکونات است بواسطه
حرص وطمع و خویشتن خواهی بلکه بواسطه جنون
که بر و مستولی شده است چنین اندیشه مینماید
که او را جهانیست نورانی و عالمی است جاودانی
که پس از رحلت از دار دنیا بدان عالم
مقدس منتقل شده بی شایبه عیب و نقص بکمال
سعادت فائز خواهد گردید لهذا خود را بر
خلاف نیچر یعنی طبیعت بعود و سلاسل بسیاری
مقید ساخته و بمشاق و کلفتهای بیشماری مکلف
نموده درهای لذاید طبیعیه و حظوظ فطریه
را بروی خویشتن بسته است و حال آنکه او
را در هیچ چیز بر هیچ حیوانی فضیلت و مزیتی
نیست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همهٔ
حیوانات ناقص تر و پست تر است و آن صنایعی که
او را دست یاب شده و بدان ها فخر مینماید همه
بنهج تقلید از سایر حیوانات گرفته شده است
چنانکه نسج از عنکبوت و بناء و عمارت از
نحل و انشاء [illegible] (۱) از نمله
بیضاء ۲ و ادخار مؤنه از [illegible] و موسیقی

۱ صومعه ها ۲ مورچه سفید

از بلبل و هکذا پس باید این انسان مغرور
.. اند که حیات او چون حیات نباتات است و
بغیر از این جهان او را جهان دیگری نیست
و جز این زندگانی دیگر نمی باشد پس
بعبث خود را در مشاق و اتعاب بیندازد وبار
گران تکالیف را بیهوده بر دوش خویش ننهد
و خلاف ناسور خود را از اصناف لذات و
انواع حظوظ محروم نسازد بلکه بهر نوع که
او را ممکن شود و بهر طور که میسر گردد
نصیب خویش را از ملاذ این جهان بردارد
و بافسانه های حلال و حرام و لایق و سزاوار
و سایر امور جعلیه اینکه مردم خود را مقید
ساخته اند گوش ندهد و دل نبندد و چون
دیدند که تعلیمات ایشان با تمکن [illegible] حیا
در نفوس بی فایده خواهد افتاد در ازاله آن
خصلت جلیله آغاز کرده گفتند که حیا و شرم
از ضعف نفس است و هر انسان را لازم است
که در ازاله آن سعی نماید و قید عادات را
بشکند تا آنکه قادر گردد بر ارتکاب جمیع
افعالیکه مردم آنها را قبیح میشمارند و نفس او
از آشکارا ساختن آن اعمال متاثر و منفعل نشود
و عاقبة الامر این ایقوریها پرده شرم را دریده
و آبروی انسانی را بردهٔ هر جا کهٔ مائدهٔ
میدیدند خواه و ناخواه خود را بدو میرسانیدند

حتی در بسیاری از اوقات اصحاب موئد این حکمای نو برآمده را سك خطاب کرده باستخوانها زده میراندند مع ذالك این سگهای انسان صورت منهدع نمی شدند و الحال مشاع بین الکل ندا کرده از هر طرف حمله می نمودند

و این یکی از آن اسباب است که آنها مسرور شدند بالیس (۱) و تعلیمات فاسده این بحرهای یونان یعنی کلبیین چون بمرور زمان در نفوس و عقول یونانیها تاثیر کرد خرد ها روی بلادت آورد و بازار علم و حکمت کاسد شد و اخلاقها فسد گردید و شرف نفس ان قوم بذالت و لوم و امانت ایشان بخیانت و حیا و رشك آنها بوقاحت و سفلگی و شجاعت انها بجبانت و محبت جنس و وطن انها به محبت شخصیه مبدل شد

و بالجمله جمیع ارکان سنه قصر سعادت انها و همه اساسهای امنیت ایشان منهدم گردید و لهذا سلطنت و عزت ایشان برباد رفت بدست روما یعنی جنس لاتین اسیر افتادند

---

(۱) سبب این تسمیه متابعت این گروه و از دیوژن کلبی است چنانکه سابق شرح داد و دیوژن چون همیشه سگی همراه داشت کلبی خوانده میشد ۲ حماقت

و سالهاي دراز از شآمت ان تعليمات فاسده در قيد عبوديت بسر بردند بعد از اينكه در يك جزء از زمان درين عالم حاكم بلا معارض شمرده مي شدند

فارس قومي بودند كه در ن اصول . ه سعادت بدرجه اعلي رسيده بودند و خويشتن را چنان شريف ميدانستند كه كمان ميكردند ارباب سعادت از امم اجنبيه آن امت ايست كه درحمايت آنها بوده و يا بقرب جوار ممالك ايشان شرفيابي حاصل كرده باشد

و امانت و صداقت اول تعليمات دينيه آن قوم بودحتي اگر محتاج مشدند باقدام بروام نميكردند از خوف اينكه مبادا اجبار شده دروغي از انها سر زند

و بسبب ابن عقايد و خصائل عزورفعت و بسطت ملك انها بپايه ئي ارتقا كرده بود كه بيان آن را شه نامه ئي بايد « فرنسيس لنرمان » مورخ ميگويد پادشاهي فارس در زمان داراي اكبر عبارت از بيست و يك والي نشين بود و يكي از ان والي نشين ها مصر و سواحل بحر قلزم و بلوجستان و سند بود

و اكر زماني در سلطنت انها فتوري بهم ميرسيد از تأثير ان اصول صحيحه در اندك زماني ان را تدارك نموده باز بحالت اولي و سلطه عظماي خود رجوع ميكردند تا انكه در

زمان غباد مزدك نیچری یعنی طبیعی بلباس رافع جور و دافع ظلم ظهور کرد

و بیك تعلیم خود جمیع آن اساسهای نیك بختی قوم فارس را کنده بباد فنا داد زیرا انکه گفت ان قوانین و حدود و ادابیکه اسانها وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی بر باطل است

و شریعت مقدسه نیچر یعنی طبیعت تا اکنون منسوخ نشده در حیوانات و بهائم مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش بایه نیچرمیبوسدو نیچر همه ماکولات ومشروبات و منکوحات را در میانه جمیع اکلین و شاربین حق مشاع قرار داده است پس چرا باید که انسان بجهت جعلیات و همیهٔ که آنها را قوانین و آداب می نامدار مادر و دختر و خواهر خود محروم مانده دیگران از انها تمتع بگیرند

و چهٔ معنی دارد که شخصی اموال مشاع را در تحت تصرف اورده دعوی ملکیت نماید و یا انکه زنی را بحباله نکاح در اورده سائرین را آز ان منع کند وچه حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاعه را اصحاب حقوق میشمارد و ان بیچاره را که بحیلهٔ تمتع از حق خود میگیرد غاصب و خائن مینامد

لهذا بر هر کس واجب است که غل ظالمانه قوانین و آداب و شرایع عقل ناقص انسانی را از گردن بر آورده بمقتضای شریعت مقدسه نیچر حقوق خود را در اموال و زنان بهر نوع که بتواند استحصال نماید و غصبین را جبرا و قسرا از فعل نا شایسته غضب و جور باز دارد و چون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت حیا از میانه بر خاست و غدر و خیانت فاش گردید و نذالت و سفلگی شیوع گرفت و صفات بهیمیه غلبه نمود و طبایع آنها بالکلیه فسد شد

و انوشیروان اگر چه مزدك و بعضی از پیروان او را کشت ولکن قادر بر قلع و قمع این تعلیمات فاسده نگردید و بدین جهت این قوم نتوانستند که یك حمله عرب را تحمل نمایند و حال آنکه قرین و همسر آنها که عبارت از روم بود ماباشد قرون متعدده باعربها در مجادله و محاربه بودند

مسلمانان امتی بودند که بواسطه دیانت الهیه حقه و بسبب شریعت سماویه صدقه خود انقدر عقاید جلیله و خصائل جمیله احاد آن امت را حاصل شده بود و انقدر اساس آن ارکان سته در آنها استوار گردیده بود که در یك قرن یعنی صد سال از نتایج آن عقاید و سجایا

از جبال الپ تا سورجین در تحت تصرف
در آوردند و دماغ اکاسره و قیاصره را
بخاك مذلت مالیدند تا آنکه شرذمه قلیلی
بیش نبودند و اخلاق فاضله آنها بدرجه رسیده
بود که بمقناطیس آن اخلاق در اندك زمانی
قریب صد ملیون غیر مسلم را بکشش خویش جذب
نمودند با وجود آنکه آنها را مخیر کرده بودند
در جزیه زهیده ۱ و اسلام

و همین گونه غلبه و عز این امت شریفه
را بود تا آنکه در قرن چهارم نیچریها
یعنی طبیعین بنام باطنیه و صاحب السر در
مصر آشکارا شدند و زبانه ۲ خود را در
جمیع اطراف و اکناف بلاد مسلمانان خصوصا
در ایران منتشر کردند

و چون این نیچریها اصحاب باطن دیدند
که نور شریعت محمدیه صلی‌الله علیه و آله و سلم
جمیع مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت
مصطفویه با کمال علم وسعه فضل و نهایت تیقظ
۳ در حراست این دین متین و صیانت عقاید
و اخلاق مسلمین میکوشند لهذا از برای نشر
آراء فاسده خود طریق تدلیس و تدریج را
پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را بر این
قرار دادند که اولا تشکیك کنند مسلمانان را

۱ کم و مختصر ۲ مامورین زبینه ۳ بیداری

در عقاید خود و پس از تثبیت شك در قلوب عهد و پیمان از ایشان بگیرند و حبس عهد و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود برسانند

و گفتند بر معلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام بارؤساء دین اسلام بنهج تدلیس رفتار نماید و واجب است او را که قادر بر تاسیس مطالب خود بوده باشد وچون کسی را بدام مرشد کل می انداختند اول چیزیکه او را تعلیم میکرد این بود که اعمال ظاهریه از برای آن اشخاصی است که بحق نرسیده اند وحق عبارت ازمرشد و راهبر کامل است و چون تو بحق رسیدي اکنون ترا باید که خود را از این اعمال ظاهریه بدنیه خلع نمائی

و بعد از زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات و قیود از برای ناقصین است که بمنزله بیمارانند و چون تو کامل گشتی لازم است که همه این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده قدم در دایره واسعه اباحت نهی چه حلال وچه حرام و چه امانت و چه خیانت و چه صدق وچه کذب و چه فضائل و چه رذائل و پس از تثبیت اباحت در نفوس تا بین خود بجهت آنکار •

الوهیت و اثبات مذهب نیچری دسیسه دیگر بکار
برده میگفت اگر خدا موجود باشد بموجودات
شبیه خواهد شد اگر معدوم باشد مانند معدومات
خواهد گردید و خدا منزه است از هر گونه
شبهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم
یعنی باسم إقرار کن و مسمی را انکار نما
و مدت زمانی این گروه اهل باطن
بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد
اخلاق مسلمانان میکوشیدند تا اینکه علمای دین وسایر رؤسا
مسلمین در این امر مطلع شده در صدد معارضه
بر آمدند و چون آنها کثرت معارضین را
دیدند از برای نشر اراء باطله خود خون
هزار ها از علماء وصلحاء و امراء امت محمدیه را
اغتیالا ریختند

و بعضی از انها این عقاید فاسده مضره
را فرصت یافته در روی منبر الموت جهارا
بعالم ظاهر ساخته گفت که در وقت قیام قیامت
هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی تعلق
نمی باشد و قیامت عبارت است از قیام قائم
حق و منم قائم حق پس از این هر که هرچه
خواهد بکند که تکلیف بر خاسته شده است
یعنی درهای انسانیت بسته شده ابواب حیوانیت باز
گردید

وبالجمله این نیچریها اهل باطن و خداوندان

تاویل یعنی ناتور الیسمها قرون سابقه مسلمانان بحیله
اعمال خلق را بجمیع نقائص و رزائلی که بر
اندازه امم و ملل است دعوت نمودند و به
دسیسه تزنیه جعلی خویش اعتقاد الوهیت را
که اساس همه سعادات از انها ست در این
دار دنیا از الواح عقول سترد ند و بمرور زمان
اخلاق امت محمدیه را شرقا و غربا فاسد
کردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیده
ان امت شریفه تزعزع انداختند تا انکه
شجاعت و بسالت آنها بخوف و جدانت و امانت
و صداقت آنها بخیانت و دروغگوئی و محبت
اسلام آنها به محبت شخصیه بهیمیه مبدل گردید
و از ان بود که جماعتی از صعالیك ا ورنك در
در قرن خامس باراضی شامیه هجوم کرده صدها
شهرها و قریه ها را خراب نمودند و خون
هزار ها را رایگان ریختند و ما قریب دو صد
سال مسلمانان از دفع آن صعالیك عاجز ماندند
و حال انکه پیش از آن فساد اخلاق و تباهی
عقاید قوم فرنك را در ممالك خود از دست
مسلمانان راحت و آرام نبود

و همچنین گروهی از اوباش تاتار و
ترك و مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای
محمدیان را ویران ساخته خون ملیون ها را

بر خاك ريختند و مسلمانان را اينقدر قوه نشد
كه اين بليه را از خود دور سازند با وجود
اينكه دراول اسلام با قلت عدد تا سور ۱ چين
جولان گاه اسب مسلمان ها بود وآن همه ذل
و حقارت و خرابى و ويرانى از براى مسلمانان
حاصل نشد مگر از خيانت و دروغگوئى و
جبانت وگران جانى و ضعف و سستى كه اثار
ان تعليمات فاسده بود

و چون آداب و اخلاق ديانت محمديه از
غالب نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود
لهذا بهزار كوشش بعد از سالهاى دراز اراضى
شاميه‌را از دست ذنك گرفته چنگيزيان را بشرف
اسلام مشرف كردند ولكن نتوانستند كه آن
ضعف را بالكليه زائل سازند و آن سلطه و
قوت خود را اعاده نمايند زيرا آنكه آن
سلطه نتيجه آن عقايد حقه و ان خصال پسنديده
بود و بعد از تطرق (۲) فساد اعاده آنها
متعسر گرديد

و از ين است كه ارباب تاريخ ابتداء
انحطاط سلطه مسلمانان را محاربه صليب ميگيرند
و چنان لائق بود كه آغاز ضعف مسلمانان وتفرق
كلمه انها را از شروع ان تعليمات فاسده واراء
باطله بگيرند

---

۱ ديوار ۲ وسعت يافتن و منتشر شدن

مخفی نماند بابیهائیکه دراین زمان اخیر درایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را بنا حق ریختند کوچك ابدالهای همان نیچریهای الموت و چیله ها یعنی کچکول بر دارهای همان طبیعیین کرد کوه میباشند و تعلیمات انها نمونه تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فیما بعد هم نمونه های دیگر از اقوال ان ها در امت ایرانیه یافت خواهد شد

امت فرانسویه آن یگانه امتی بود که بواسطه ان اسهای شش گانه سعادت در قطعه یوروپ بعد از رومائیین رفع علم علم و دانش و کار دانی نموده موجب تمدن همه امم فرنك گردید و بسبب ان اصول جلیله در غالب اوقات در جمع بلاد مغربیه صاحب کلمه نافذه شد تا انکه در قرن هیجدهم از میلاد مسیح ولتر و راسو باسم دافع الخرافات و منور العقول ظهور کردند و این دو شخص قبرا پیکور (ابیقور) کلبي را نبش کرده عظام بالیه ناتور الیسمی را احیاء نمودند و تکالیف را بر انداختند و تخم اباحت و اشتراك را کاشتند و آداب و رسوم را خرافات انگاشتند و ادیان را اختراعات انسان ناقص العقل پنداشتند و جهرا بانکار الوهیت و تشنیع انبیاء بر داختند حتی ولتیر چندین کتاب در تخطئة و سخریة و تشنیع و ذم انبیا تصنیف کرد

و این اقوال باطله در نفوس فرانسویها تاثیر کرده بیکبارکی دیانت عیسویه را ترک نمودند .

و در هٔی شریعت مقدسه نیچریه یعنی اباحت را بروی خود گشودند حتی در روزی از روز ها دختری را اورده در محراب کنیسهٔ گداردہ زعیم ۱ ان قوم ندا در داد که ایها الناس پس از این از رعد و برق مترسید و چنین گمان مکنید که اینها از طرف اله سماء برای تهدید شما ظاهر شده است بلکه بدانید که همه اینها اثار طبیعت است یعنی ناطور و غیر از ناتور اثر دیگری در عالم وجود نیست پس دیگر پرستش اوهام را منمائید و از روی گمان خدائي براي خود اختراع مکنید و اگر خواهش ان دارید که چیزیرا عبادت و پرستش نمائید اینك مد موازل در محراب چون دمیه ۲ ایستاده است

و تعلیمات فاسده نیچریه این دو شخص اولا موجب ثورهٔ مشهورهٔ فرانساویه کردید

و ثانیا سبب ان شد که فساد اخلاق و تفرق کلمه و اختلاف مشارب احاد آن امت را فرا گرفت تا انکه رفته رفته هر طایفه از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متبائنه بخود

---

۱ رئیس ۲ دمیه پیکریرا میگویند که از عاج سازند

مشغول گردیده با متحصل از مقاصد و [illegible]
گرفت و از منافع [illegible] آن سبب
نفرذ خارجه [illegible] باشد
و چه [illegible]

و ناپلئون [illegible]
را [illegible] نمود و [illegible]
[illegible] الامر
[illegible] خورد
[illegible] دعاوی
رسید بلکه آن [illegible] آن [illegible] که
طایفه سوسیالیست یعنی [illegible] در آن [illegible]
شد و ضرر وخسارت این گروه بر فرنسا کمتر از
ضرر وخسارت جرمنی نبود (بتاریخ حرب فرنسا رجوع
شود) واگر ارباب آن عقاید حسنه و سجایای
پسندیده تدارک این امر را نمیکردند این قوم
برای اجرای مقاصد باطله خود فرنسا را زیروزبر
کرده باخاک برابر میساختند

پوشیده نماناد که امت عثمانیه بسبب ظهور
این عقیده فاسده نیچریان در بعضی از امراء و
عظماء آن باین حالت محزنه افتاد وحتی آن فرقه
های عسکری که در این محاربه اخیره خیانت کرده
باعث خرابی و تباهی گردیدند همان ها بودند که
بطریق نیچری قدم میزدند و خود را اصحاب
افکار جدیده می شمردند یعني بسبب تعلیم نیچری

جنس گمان میکردند که انسان چون سائر حیوانات
است و این اخلاق و سجایا نیکه از برای خود
فضیلت میداند همه خلاف ناتور و از فضول عقل
است و باید هر شخص آنقدر که بتوانند و بهر
راهی که او را ممکن شود لذات و شهوات حیوانیه
را از برای خود استحصال کند و بخرافات قیودات
و بواهیت جعلیات انسانهای بی عقل خویشتن
را از ملاذ محروم نسازد
وچون انسان فانی میشود چه شرف چه حیاو امانت و
صداقت کدام است و لهذا مارتب جلیله سفاگی
را قبول کرده بقیمت ذهیده خزانه شرف چندین
سال عثمانیان را بر باد دادند
سوسیالیست وکومونیست ونهلیست یعنی اجتماعیین
و اشتراکیین و عدمیین هر سه طایفه ره سپر این
طریقه میباشد و خود را باسم محب الفقراء و الضعفاء
و المساکین ظاهر ساخته‌اند وهریك ازاین طوائف
ثلثه اگرچه صورة مطلب خود را بنوعی تقریر
میکند ولیکن غایت ونهایت مقصود آن هااینست که
جمیع امتیازات انسانیه را برداشته چون مزدك
همه را در همه شریك سازند
و بجهة اجراء این مقصد فاسدچه بسیار خون
ریزیها کردند وچه فساد ها وفتنه ها بر پا نمودند
و چقدر عمارات وقراءرا آتش زدند
و ایشان می گویندکه جمیع مشتهیات و ملاذیکه در

روي این کره زمین است همه آن ها از خصوصات
ناتور یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی را
اختصاصی بوده باشد بیکی از آن ملاذ بدون سایرین
او در انسانیت بلکه باید جمیع ملاذ و منهیات
حق مشاع بوده باشد در میانه همگی افراد انسان ها
ومیگویند بزرگترین سد و محکمترین مانع از
برای نشر شریعت مقدسه نیچر یعني اباحت و
اشتراك دیانت و سلطنت ها می باشد پس لازم
است که این ها را از اس برانداخت و پاد
شاهان و رؤساء ادیان را پست و نابود ساخت
واگر شخصی خود رابلذتی مخصوص ساخته وخویشتن
را بنعمتی و یا مزیتی ممتاز گرداند و مخالفت شریعت
مقدسه ناتو یعنی طبیعت نماید او را باید بقتل رسانید
تا آنکه دیگران از حکم آن شریعت مقدسه سر
نپیچند و گردن کشی نکنند واین گروه سه گانه
از براي نشر افکار مفسدانه خود هیچ دسیسه و
حیله نیافتند مگر آنکه انشاء مدارس نموده و یا آنکه
در مکاتب و مدارس سائرین مدرس شده اندك اندك
افکار خود را در اذهان صافیه بچه ها جای دهند و
از این جهت بعضی بانشاء مدارس پرداخته و
بعضی دیگر متفرق گردیده هر یکي در مدرسه
از مدارس بلاد فرنك معلم گردیده در اذاعه و اشاعه
خیالات باطله خویشتن کوشیدن گرفت و بدین وسیله
احزاب آنها بسیار شدند و در تمامي اقطار ممالك

وروب ... گر ... رضا در مملکت روسیه
و ... ا ... موجب
ا ... شد
چنانکه ... آن ... ن شروع
... مو ... هنوز
... د ... از آن
... گر ...
... مصاحب ... این ...
... که ...
... تشکیل نموده
... از ... گفت ...
... مطابق ... رف ... ت در همه یك
از مزد ... و از آن ... ت که اگر از یکی ازموئمنات
سؤال ... زن کیستی جواب می گوید زن
کمپانی و همچنین اگر از یکی از اولاد آن زن ها
پرسیده شود که تو بچه چه کسی هستی پاسخ خواهد
داد بچه جمعیت
و تاکنون لهیب شر و فساد آن ها از چاه
ویل کمپانی سر بر نزده و خداوند تعالی می
داند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته
خان ومان انسان ها را سوخته ویران خواهد
ساخت
و اما آن منکران الوهیت یعنی نیچری ها که بلباس
تلبیس مهذب بودوستار راست وخیرخواه قوم بر آمده اند

و خود را شریك دزد و رفیق قافله ساخته اند
و در نزد اغنیـا و بلیه هـا علم دانش وکار
دانی برافراخته اند و از برای حیانت طرح نو
در انداخته اند و بدو سه کلمه مسروقه ناتمام بخود بالیده
اند و بروتهارا بصدکبرو نـازناز مالیده اند
و خـود را با هزار جـهل و نادانی
هادی و راه بر نامیده اند و با همه اخلاق رذیله
و صفات ذمیمه خویشتن را مهذب نداشته اندوعقل
وخردمندی را فقط درغدر اختلاس و تزویر
پنداشته اند بسیار خجـالت میکشم که آنها را
ذکر کنم و بغایت شرمم می آید از تحریر روش
کش ایشان
زیرا که مقاصد آنها بسیار پست است چونکه
میخواهند از برای شکم خـویشتن اساس امت
خویش بکنـند و رشته التیـام آن را از هم
بگسلانند و جولان گـاه افکارشان بسیار تنك است
وهنوز قدم ازاینگـهٔ «قالب» خود بیرون ننهاده اند
وقلم را در آن مجال تنك قدرت و یارای حرکت
نیست
اینقدر میتوانم بگویم که اینهـا پیاچو یعنی
پهلوان پنبه دیگر اند باقیش را خوانندگان بدانند
و از جمیع آنچه پیش ذکر شد بخوبی هر
کسی را معلوم گردیده که این گروه و نیچریها

یعنی دهریها در هر امتی که پیدا شدند اخلاق
احاد ان امت را بواسطهٔ تعلیمات فاسده وخود
بهزار تلبیس و تدلیس فاسدکردند و اساس قصر
سعادت ایشان را کندند و خیانت و دروغکوئي
و گران جاني و شهوت پرستی را رواج دادند
تاانکه تدریجا اسم ان امت را از لوح وجود
محو نمودند ویا انکه بذل و فقر و عبودیت مبتلاً کردند
معذالك چون بعضی از ابنگروه مقصد اصلي خود
را کر باحث و اشتراك بوده باشد تدلیسا مخفی
داشته و در ظاهر بانکار الوهیت وروز باز رس
اکتفا میکنند

لهذا می خواهم بیان کنم که این تعلیم بنفسه کافی
است از براي فساد هیئت اجتماعیه وتزعزع ارکان
مدنیت و هیچ سببی موثرتر ازین تعلیم در فساداخلاق
یافت می شودو ممکن نیست که شخصي نیچری
بوده باشد با وجود این مهذب الاخلاق وصاحب
امانت و صداقت مروت و جوان مردی میباشد

پس می گویم هر فردی از افراد انسان را
بحسب سرشت و خلقت شهوت ها و خواهش هائی
است که بازاء ان مشتهیاتی و ملائماتی در عالم
خارج گذاشته شده است و ان شهوات بذاتها
چنان اقتضا می کند که انسان حرکت نموده و

آن مشتهیات را استحصال نماید و بدان ها معالجه خواهش های خویش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آن ها بنهج حق بوده باشد و یا بنهج باطل و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و سفك دماء و غصب حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد او را دستیاب گردد

این مقتضیات قوته وبواعث فعاله را از تاثیرات غیر معتدله باز داشتن و انسان صاحب ان شهوات مؤثره را بحق خود راضي كردن و از تعدیات و اجحافات منع نمودن بیکی از این چهار چیز متصور میشود

یا انکه هر صاحب حقی شمشیری در دست گرفته و سپری بر دوش انداخته و یك پا در عقب نهاده شب و روز در صیانت حق خود بکوشد و یا شرافت نفس چنانکه ارباب اهواء ادعا می نکنند و یا حکومت و یا اعتقاد بر این که عالم را صانعی است دانا و عمل خیر و شر را پس از ازاین حیات جزائیست مبین یعنی دین

اما وجه اول موجب ان میشود که از براي صیانت حقوق و دفع تعدیات سیل هاي خون جاري گردد و تلول و اودیه بدماء افراد انسانیه مخضب (۱) شود و هر قوي ضعیفی را طحن [۲]

[۱] رنگین و حنا بسته (۲) در هم شکستن.

وسحق (۱) نماید
تا آنکه اخر الامر این نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود محو گردد
و اما وجه ثانی پس باید دانست که شرافت نفس ان صفتي است که صاحب ان از اعمال ذمیمه و اعمال قبیحه در نزد عشیره و قبیله خود اجتناب خواهد نمود
وخست نفس انست که دارای آن از دنایای امور پرهیزنمینماید و ازتقبیح وتشنیع متاثر نمیگردد وهر کسی را واضح است که این صفت را یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معینه در نزد امم نیست که بتوان بدوشهوات را بحد اعتدال اورد و هر شخصی را بحق خود راضی ساخته پایه انتظام را محکم نمود ایا ملاحظه میکنی بسا امور هست که ارتکاب ان ها پیش امتی خست و دنائت شمرده میشود همان امور در نزد امتی دیگر از اثار شرف و کمال نفس و از موجبات مدح و ستایش است و حال ان که في الحقیقة عین جور و ظلم و غدر است
چنان که نهب و غارت ودزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبائل و اهل جبال و بوادی غایت کمال و نهایت شرافت نفس است و اما

(۱) نرم کردن

و اما اهل مدن همه آنهارا علامات خست و دنائت میدانند و همچنین حیله بازی و مکاری و منافقی در نزد قومی خست وقومی دیگر این امور راعقل و کار دانی و کمال می شمارند و دیگر آنکه اگر غور کنی در این امر هر حادثی را علتی است وعلت غائیه افعال اختیاریه انسانیه نفس اوست بخوبی خواهي دریافت که طلب اتصاف بشرافت نفس وهمی است در استحصال اووخوف از خست ودنائت آن بجهت رغبت و میل انسانست بتوسیع طرق معیشت وحذر اوست از تنگی مسالك زندگانی

چونکه میداند از اتصاف بشرافت نفس موثوق به خواهد گردید وبامانت و صداقت مشهور شده اعوان و انصار او بسیار خواهد شد و بساران بسیار راهها واسباب معیشت فراوان خواهدگردید

بخلاف اتصاف بخست ودنائت نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد ساخت

پس مقدار طلب شرافت نفس و قوت و ضعف و تمکن و عدم تمکن آن صفت و درجات و مراتب و و تاثیرات آن در کشح ارباب شهوات از تعدیات بر حسب معیشت های طبقات مردم میباشد

یعنی طبقات ناس انقدر در تحصیل آن

صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان را نافع باشد و از ضرور گذرند محفوظ مانند بلکه هر طبقهٔ شرافت نفس را آن صفتی میشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت تواند شد و آنچه زیاده بر این باشد هرگز فقدان او را نقص و دنائت نمی انگارد اگرچه در نزد طبقات دیگر نقص و خست شمرده شود ودر استحصال ان سعی بکار نمی برد نظر کن در غالب سلاطین و امراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از عهد شکنی پروا نمی کنند

خصوصا با آنانکه از خود در جلالت وعظمت پست ترند و از جور و ظلم و سایر افعال ذمیمه اجتناب نمی نمایند و هیچیك از این امور را خست و دنائت نمیشمارند

و حال انکه اگر یکی از اینها از احاد رعیت سر میزد و خسیس و دنی النفس شمرده شده بدین جهت در امر معیشت او خلل حاصل می شد حتی سایر طبقات هم این امور را در حق سلاطین و امراء خود از خست و دنائت نمیدانند بلکه بمحامل دیگر حمل میکنند

و همچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقة بعد طبقة

و سبب این امر آنست که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعال شنیعه مصون ومحفوظ

میدانند پس اگر مدار انتظام عالم همین شرافت نفس بوده باشد هر طبقه عالیه دست تعدي به طبقه سافله گشوده در هاي شر و فساد بروی این بیچاره انسان باز خواهد گردید

علاوه بر این چون غرض از اتصاف بدین صفت توسیع طرق معیشت و تحذر از تنگی مسالك زندگاني است چنانکه معلوم شد پس هرگز این خصلت مانع نمیشود انسان را از تعدیات باطنیه و خیانتهاي مخفیه و رشوت خواریها در زوایای محاکم زیرا انکه انسان طالب سعه عیش میداند که بدین خیانت مخفیه بمقصد اصلی خود خواهد رسید بدون انکه مشهور بدناءت گردد چنانکه می بینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمالی در زوایای محاکم از انها بظهور میرسد

پس نشاید کسی را که شرف نفس را میزان عدلي قرار داده گمان کند که میتوان بدین صفت هرکس را بحق خود راضی کرده منع جمیع تعدیات و اجحافات ظاهریه و باطنیه را نماید

و اگر کسی بگوید یکي از اسباب طلب شرافت نفس حب محمدتست پس مي شود که هر شخصی بجهت استحصال محمدت خود را با علي درجه شرافت نفس متصف ساخته خویشتن را

از جمیع رذائل و تعدیات و اجحافات دور نماید

جواب میگوئیم اولاً کمتر شخصی یافت می شود که مدح و ثنا را بر لذائذ شهوات بدنیه تقدیم نماید و اگر بطبقات مردم نظر شود این بخوبی ظاهر و هویدا خواهد شد

و ثانیاً چونکه موجب اول از برای مدح و ثناء این انسانهای حیوان منش و باعث نخستین بجهت ستایش این مورخین مزورین و شعراء کاذبین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگر چه استحصال اینها از طرق غیر لائقه شده باشد و در اکتساب این چیز ها هزار ها تعدیات و اجحافات سر زده باشد لهذا غالب نفوس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا و ثروت و خداوندان جاه و جلال نمایند اگر چه بطریق غدر و ظلم و خیانت بوده باشد

تا آنکه هم لذائذ بدنیه را بدست آرند و هم ممدوح این مدلسین گردند و کمتر شخصی یافت می شود که طالب محمدت حقه بوده از راه حق و فضیلت و شرافت نفس ثنا و ستایش حق را اکتساب کند

و از آنچه گفته شد ظاهر گردید که خصلت شرافت نفس بهیچوجه از برای تعدیل شهوات

و منع تعدیات و انتظام عالم کافی نیست

ولی اگر مستند بدینی بوده و در آن دین ماهیت آن متقرر ومتمین گرویده باشد بجهت آن منشا و بنا موجب انتظام سلسله معاملات خواهد شد نه چنانکه در بیان حیا بدین اشارة رفت

و اما وجه ثالث مخفی نماند که قدرت حکومت مقصور است بر دفع ظلمها و جور های ظاهري اما اختلاسات و تزویر ها و بهتانها و فساد ها و تعدیات باطنیه خداوندان شهوات را چگونه منع تواند کرد و بکدام طور بحیله ها و دسیسها و ستمهای پنهانی مطلع می شوند تا برفع آنها بکوشد علاوه برین حاکم و اعوان اوهمه اصحاب شهوتند

و کدام چیز آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات فعاله منع خواهد نمود و رعیتهای ضعیف بیچاره را چه امرا ز دست شره و حرس و آز آنها خلاصی خواهد بخشید چون هیچ رادع و زاجري انها را نباشد البته ان حاکم خفیه رئیس سراق و چهرا راس قطاع الطریق گشته اتباع و اعوان او همه آلات ظلم وجور و غدر و ادوات شر و فساد و افراز های اختلاس آن خواهند گردید

و در ابطال حقوق بندگان خدا و

هتك اعراض و نهب اموال انها خواهند كوشيد
وعطش شهوات خود را از خون بیچارگان
تسکین خواهند داد و قصر های خویش را
بدماء بینوایان منقش و مزین خواهند ساخت
و بالجمله در هلاك عباد و دمار كوششها
و سعیها بكار خواهند برد پس سبب دیگری
از برای كف ارباب شهوات از تعدیات و
اجحافات باقی نماند مگر وجه رابع یعنی ایمان
بر اینكه عالم را صانعی است دانا و توانا و
اعتقاد بدینكه از برای عمل خیر و شر پس از
این حیات جزائیست معین

و الحق دو اعتقاد معا پایدار ترین
اساسی است از برای كشح شهوات و رفع
تعدیات ظاهریه و باطنیه ومحكم ترین ركنیست
بجهت بر انداختن حیله ها و تزویر ها و تدلیسها
و نیكو ترین باعثی است برای احقاق حقوق

و اوست سبب امنیت و رفاهیت تامه و
بدون این دو عقیده هرگز هیئت اجتماعیه صورت
وقوع نپذیرد و مدنیت لباس هستی نپوشد

و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات
و معاشرات بیغل و غش نشود و اگر كسي را
این دو اعتقاد نباشد بهیچوجه او را رادعی بسوي
فضائل و زاجری از رزائل نخواهد بود

وهیچ چیز اورا از خیانت و دروغگوئی

و منافقی و مزوری منع نخواهد نمود بجهت
آنکه علت غائیه جمیع ملکات مکتسبة و افعال
اختیاریه چنانکه گفته شد نفس انسان است و
چون کسی را اعتقاد بثواب و عقاب نباشد
کدام چیز دیگر او را از این صفات ذمیمه
منع نموده باخلاق حسنه دعوت خواهد نمود و
خصوصا در وقتیکه معلوم شود انسان‌را که نه
از اتصاف بدانها ضرری در دنیا بر و مترتب
خواهد شد و نه از تخلق بدینها او را فائدة
خواهد رسید و کدام امر او را بر معاونت
و مناصرت و مرحمت و مروت و جوان مردی
و دیگر اموری که هیئت اجتماعیه را از آنها
گریزی نیست الزام خواهد کرد

و خواننده را معلوم گردید که اول تعلیمات
طبیعین یعنی نیچریها رفع این دو اعتقاد است
که اساس همه دینهاست و آخر تعلیمات ایشان
اباحت و اشتراك است پس این قومند که
بر باد دهنده هیئت اجتماعیه اند و تباه کننده
مذهب و مفسدان اخلاقند و خراب کننده ارکان
علوم و معارفند

هلاك نماینده اممند و زائل کننده نخوت
و غیرت و ناموسند و جرائیم لؤم و خیانتند
و ارومه های رزالت و دنائتند

و اساس های خست و نذالت اند و اعلام

کذب و دروغند و دعات حیوانیتند محبت آنها
کید است و مصاحبت ایشان مکر است و
ملائمت شان غدر

و مجالستشان حیله است صداقتشان فریب
است و دعوی انسانیت شان دام است و بر
معارف وعلوم خواندنشان شست (۱) وقلاب است
امانت را خیانت کنند و سر را حفظ نکنند
و دوست عزیز خود را بیك پول سیاه بفروشند
بنده های شکمند و عبید شهوت

و از برای قضای شهوات خویش از
ارتکاب هیچ گونه عمل خسیس و دنی استنکاف
نمیکنند ناموس و عار و ننك را بهیچوجه نمی
شناسند و از شرف نفس خبر ندارند پسران در
این طایفه از پدران در امان نیستند و دختران
از هیچکدام الی حرکت طبیعت طبیعی را چه
تواند کرد

و اگر شخصی بلین ملمس (۲) چون مار
اینها بازی خورد و بخط و خال چون افعی
ایشان مغرور گردد و زخرف قول اینها او را
پسند افتد و حیله های ایشان در دل او جای
گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب
تمدنند و باعث انتظام بلادند و یا سبب نشر
علوم و معارفند و یا انکه خیال کند که ایشان

(۱) تور ماهیگیری (۲) نرمی پوست

در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت حافظ اسرارند باید بر عقل او گریست و خندید

زیرا آنکه هم جای خنده دارد و هم جای گریه پس از همه آنچه بیان کردیم بنهج اوضح ظاهر شد که دین اگر چه باطل و اخس ادیان بوده باشد بجهت آن دو رکن رکین یعنی اعتقاد بصانع و ایمان بثواب و عقاب و بسبب سائر اصول ستّه که ودایع دینها و کیش هاست از طریقه مادیین یعنی نیچریها بهتر است در عالم مدنیت و هیئت اجتماعیه و انتظام امور معاملات در جمیع اجتماعات انسانیه و در همه ترقیات بشریه درین دار دنیا

و چون نظام عالم بر نهج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم انسانی جزء نظام کل است هر وقت این خلل انداز ان هیئت اجتماعیه یعنی نیچریها ظهور نمودند نفوس انسانیه بقلع و قمع آنها همت گماشته و خداوند ان نظام حقیقی مدنیت که دین بوده باشد در ازنه ایشان سعیهای بلیغ بکار بردند

و مزاج انسان کبیر بنا بر شعور خداداد خود که اثر حکمت کلیه اینها را قبول نکرده چون فضلات دفع نموده است و لهذا این طایفه اگر چه از دیر زمان بدین عالم پا نهاده اند و بعضی از نفوس خائنه ارباب شوکت هم بجهت

مقاصد دنیئه خود ایشان را در هر وقتی تائید
نموده ولکن پایداری و ثبات حاصل نکرده اند
و چون ابرهای تابستان در هر زمان که
ظهور نموده اند بزودی متفرق و نابود شده
اند و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین متمکن
و مستقر شده این مایهٔ بی انتظامی زائل و
معدوم گردیده اند و چون معلوم شد که دین
مطلقا مایه نیك بختیهای انسان است پس اگر
بر اساسهای محکم و پایه های متقن گذاشته شده
باشد البته آن دین بنهج اتم سبب سعادت تامه
و رفاهیت کامله خواهد گردید و بطریق
اولی موجب ترقیات صوریه و معنویه شده علم
مدنیت را در میان سروان خود خواهد بر افراخت
بلکه متدینین را بتمامی کمالات عقلیه و نفسیه
فائز خواهد گردانید
و ایشان را به نیك بختی دو جهان خواهد
رسانید و اگر غور نمائیم در ادیان هیچ دینی
را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده
شده باشد مانند دین اسلام
زیرا آنکه عروج امم بر مدارج کمالات و صعود
شعوب بر معارج معارف و ارتقاء قبائل بر مراقی
فضائل و اطلاع طوایف انسانها بر دقایق حقایق
و استحصال آنها سعادت تامه حقیقیه را در دار دنیا
و آخرت موقوف است بر اموری چند

اول آنکه باید لوح عقول امم و قبائل از کدورات خرافات و زنگهای عقاید باطله وهمیه پاك بوده باشد زیرا آنکه عقیده خرافیه حجابی است کثیف (۱) علی‌الدوام حائل می شود درمیانه صاحب‌ان عقیده‌و میانه‌حقیقت‌و واقع واورا باز میدارد از کشف نفس الامر بلکه چون یك خرافی را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شد و از حرکات فکریه سر باز زد پس از آن حمل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و اوهام را قبول خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حقه دور افتد و حقائق اکوان برو پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که جمیع عمر خود را باوهام و وحشت و دهشت و خوف و بیم بگذراند و از حرکت طیور و جنبش بهائم در لرزه افتد و از هبوب ریاح و آواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطه تطیرات و تشاؤمات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هر حیله باز و مکار و دجالیرا گردن نهد و کدام شقا و بدبختی و سوء عیش ازین گونه زندگی بد تر خواهد بود

و اول رکن دین اسلام اینست که عقول را بصیقل توحید و تنزیه از زنك خرافات و کدر اوهام و آلایش وهمیات پاك سازد و نخستین

۱ متراکم

تعلیم او این است که انسان را نشاید که انسان دیگر و یا یکی از جمادات علویه و سفلیه را خالق و متصرف و قاهر و معطی و مانع و معز و مذل و شافی و مهلك بداند و یا که اعتقاد کند که مبدا اول بلباس بشری برای اصلاح یا افساد ظهور نموده یا خواهد نمود و یا انکه آن ذات منزه بجهت بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار آلام و اسقام را متحمل گردیده است و غیر از اینها از آن خرافاتیکه هر یك بانفراده برای کوری عقل کافیست و غالب ادیان موجوده ازین اوهام و خرافات خالی نیست اینك دیانت نصرانیه و دیانت برهما و دیانت زردشت

دوم انکه نفوس انها باید متصف بوده باشد بنهایت شرافت یعنی هر واحدی از امم خود را بغیر از رتبه نبوت که رشته ایست الهیه سزاوار ولایق جمیع پایه‌های افراد انسانیه بداند و در خود نقص وانحطاط وعدم قابلیتی تصور نکند و چون نفوس خلق بدین صفت متصف باشد هر یکی با دیگری در میدان واسع فضائل مسابقت نموده در استحصال کمالات در صدد مجارات و مبارات خواهد بر امد

و در نیل عز و شرف و اقتنای ۱ رتب عالیهٔ دنیویه کوتاهی نخواهد ورزید

---

۱ چیدن و حاصل کردن

و اگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که انها خلقة و فطرة از دیگران در شرافت کمترند و رتبه ایشان از نفوس سائرین پستر است البته در همت انها نقص و در حرکت ایشان فتور و در ادراکشان ضعف حاصل خواهد شد

و از بسیاري از کمالات و رتب عالیه وسعادات دنیویه محروم ماندة و در دایره صغیرة جولان خواهند نمود

دین اسلام در های شرافت را بروی نفوس گشوده حق هر نفسی را در هر فضیلت و کمالی اثبات میکند و امتیاز شرافت جنسیت و صنفیت را از میانه بر میدارد و مزیت افراد انسانیه را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدهد

و کم دینی یافت میشود که این مزیت در او بوده باشد ملاحظه کن که چگونه دین برهما انسان را بر چهار قسم کرده یکی برهمن و دیگری چهتري و سیمی ویش و چهارمی شودرو اول درجه شرافت را فطرتا از برای برهمن قرار داده است پس از آن از برای چهتری وقسم چهارم را در جمیع مزایای انسانیت از همه پست تر شمرده است

و این یکی از اعظم اسباب شمرده میشود

از برای عدم ترقی متدینین بدین دین در علوم
و معارف و صنایع چنانکه شاید و باید وحال
آنکه اقدم امم میباشند و دیانت عیسویه برحسب
انجیل شرافت را از برای جنس بنی اسرائیل
اثبات کرده غیر آن جنس را باسامی حقیره
ذکر میکنند و پیروان آن دین اگر چه از
این حکم سرباز زده امتیاز جنسیت را برداشتند
و لکن صنف قسیسها را آنقدر شرافت دادند
که نیز موجب خست سائر نفوس گردید زیرا
آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را درتحت
قدرت آنها قرار دادند و گفتند نفوس دیگران
را اگر چه باعلی درجه کمال رسیده باشد
آنقدرت نیست که عرض ذنوب خود را بدرگاه
الهی کرده طلب مغفرت نماید بلکه باید این
امر بواسطه قسیسها صورت پذیرد و همچنین
گفتند قبول ایمان در نزد خداوند تعالیٰ موقوف
بر قبول قسیس است و این حکم جنت بخش
نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در
آن نوشته شده است هرچه شما در زمین بگشائید
در آسمانها گشاده میشود و هرچه شما در زمین
ببندید در آسمانها بسته میشود و تا زمانیکه این
عقیده جنت بخش نفوس در امت نصرانیهٔ بلاد
فرنك متمکن و پایدار بود هیچگونه ترقیات

از برای آن امت حاصل نشده لوتر رئیس پرتستان
که این حکم را بر خلاف انجیل دفع نموده
است بمسلمانان اقتدا کرده است
سیم آنکه باید آحاد هر امتی از امم
عقاید خود را که اول نقشه الواح عقول است
بر براهین متقنه و ادله محکمه موسس سازند
و از اتباع ظنون در عقاید دوری گزینند و
بمجرد تقلید آباء و اجداد خویشتن قانع شوند
زیرا انکه اگر انسان بلا حجت و دلیل با
موری اعتقاد کند و اتباع ظنون را پیشه خود
سازد و بتقلید و پیروی آباء خود خورسند
شود عقل او لامحاله از حرکات فکریه
باز ایستد و اندک اندک بلادت و غباوت (۱)
برو غلبه نماید تا انکه خرد او با المره
عاطل و از ادراک خیر و شر خود عاجز ماند
و شقا و بدبختی از هر طرف او را فرو گیرد
تعجب منما گیزو وزیر فرنسا که تاریخ
سیو یلیزاسیون یعنی مدنیت امم افرنجیه را
نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب تمدن
یوروپ این بود که طایفهٔ ظهور کرده گفتند
اگر چه دیانت ما دیانت عیسویه است ولی
ما را میرسد که براهین اصول عقاید خود را
جویا شویم

۱ گول خورمن

و جماعت قسیسها اجازت نمیدادند و می گفتند که بنای دین بر تقلید است و چون آن طایفه قوت گرفته افکار ایشان منتشر گردید عقول از حالت بلادت و عبادت برامده در حرکت و جولان امد و در استحصال اسباب مدنیت کوشیدن گرفت

دین اسلام آن یگانه دینیست که ذم اعتقاد بلا دلیل و اتباع ظنون را میکند و سر زنش پیروی از روی کوری را مینماید و مطالبه برهان را در امور بمتدینین نشان میدهد و در هرجا خطاب بعقل میکنند و جمیع سعادات را نتایج خرد و بینش می شماردو ضلالت را به بیعقلی و عدم بصیرت نسبت میدهد و از برای هر یك از اصول عقاید به نهجی که عموم را سود مند افتد اقامه حجت مینماید بلکه غالب احکام را با حکم و فوائد آنها ذکر می کند (بقران شریف رجوع شود) و هیچ دینی نیست کهاین فضیلت درو بوده باشد و چنان گمان میکنم که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند کرد و مخفی نماناد که اصل دیانت عیسویه که عبارت از تثلیث بوده باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست یعنی باید از عقل در گذشت تا انرا فهمید و اما اصول دیانت برهما هرکس را ظاهر است

که غالب آنها مخالف عقل صریحست چه اصحاب آن دین برین امر اعتراف کنند چه نکنند

چهارم آنکه باید در هر امتی از امم جماعتی علی الدوام بتعلیم سائرین مشغول بوده باشند و در تخلیه عقول آنها بمعارف حقه کوتاهی نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گروهی دیگر همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و از اوصاف فاضله را بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی [1] مضار آنها را تبیین کنند. و از امر بمعروف و نهی از منکر غافل نشوند زیرا آنکه بالبداهه همه جمیع معلومات انسان مکتسب است و اگر او را معلمی نباشد از عقل خود بهره و فایده نخواهد گرفت و چون حیوانات درین عالم زیست خواهد نمود و از سعادت دارین محروم مانده ازین دنیا خواهد رفت پس معلم واجب شد و شهوات و خواهش های نفس را حدی و اندازه نیست و اگر معدل و مقومی ان شهوات را نباشد لا محاله مستلزم تعدیات و اجحافات خواهد گردید و ان خواهشها سلب راحت و امنیت دیگران را

[1] بدیها

خواهد نمود بلکه خود را هم در اتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقا بدار الشقا خواهد رفت پس امر بمعروف و ناهي از منکر و معدل اخلاق لازم شد

و اعظم فروض و واجبات دین اسلام این دو امر است (بقران شریف رجوع شود) و در سائر ادیان آنقدر اهتمامی در این دو امر نشده است و چون ارکان دیانت اسلامیه بسیار است و بیان فائده هر یکي در مدنیت و شرح بودن هر واحدی از آنها سبب سعادت تامه موجب ان می شود که از موضوع کلام خارج شوم بر خود واجب دانستم که رسالهٔ دنفراد ها درین امر وضع نمایم و در ان بیان کنم که ان مدنیه فاضلهٔ که حکما بارزوی ان جان سپردند هرگز انسان را دستیاب نخواهد شد مگر بدیانت اسلامیه

اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامیه چنین دست پس چرا مسلمانان بدین حالت محزنه می باشند

جواب میگوییم چون مسلمان بودند بودند چنانکه بودند و عالم هم بفضل انها شهادت میدهد و اما الان پس بدین قول

شریف اکتفا خواهم کرد ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی ما یغیرو اما باتفسهم

اینست مجمل انچه میخواستم بیان کنم
در مضار و مفاسد طریقه نیچریه در مدنیت و
هیات اجتماعیه و منافع دین اسلام

تمت راقم جمال الدین حسینی

انتهی

سرطان ۱۳۰۳